

فعالیت طبقه کارگر و شوراها در آلمان ۱۹۲۳-۱۹۱۸*

پیتر رچلف

برگردان: وحید تقوی

هنگامی که آلمان در سال ۱۹۱۴ وارد جنگ جهانی شد اختلافات داخلی به میزان حداقل بود. اکثریت عظیم مردم، مستقل از وابستگی طبقاتی یا حزبی‌شان به فعالیت‌های جنگی پرداختند.^۱ اما با ادامه‌ی جنگ، بخصوص در سال‌های آخر آن، نارضایتی نه تنها نسبت به خود جنگ بلکه همچنین نسبت به سیستم سیاسی آلمان، و به میزان کمتری نسبت به ساختار اجتماعی-اقتصادی آن، افزایش یافت.^۲ این نارضایتی عمدتاً در بین ملوانان و سربازان (بخصوص آنهایی که بطور روزانه درگیر در جنگ بلاواسطه نبودند) و کارگران ظاهر شد. برای هیچکدام از این گروه‌ها علت اصلی نارضایتی اداره‌ی جنگ نبود؛ بلکه وخیم‌تر شدن مداوم شرایط اقتصادی و اجتماعی در شورش آنها در سال آخر جنگ نقش داشت، و حقیقتاً در بسیاری موارد آنرا تسریع نمود.

ادامه‌ی جنگ همراه بود با بدتر شدن تصاعدی استانداردهای زندگی اکثریت عظیم مردم، هم نظامیان و هم غیرنظامیان. پیش از جنگ، کارگران آلمان از یک بهبود مداوم نسبی دستمزدها و کلاً شرایط زندگی برخوردار بودند.^۳ پیش از ۱۹۱۵ آلمان وابسته به واردات یک سوم کامل مواد غذایی‌اش شده بود.^۴ با کمیابی فزاینده‌ی این نیازمندی‌های زندگی، قیمت‌ها بالا رفت و موجب تورم سریع شد. معدل دستمزد واقعی کارگران صنعتی آلمان با بهترین حقوق (یعنی آنهایی که در صنایع مربوط به جنگ اشتغال داشتند) بین ماه‌های مارس ۱۹۱۴ و سپتامبر ۱۹۱۶ ۲۱/۶٪ سقوط کرد، در حالی که این سقوط دستمزد برای تمام کارگران دیگر در همان دوره‌ی زمانی ۴۲/۱٪ بود.^۵

. . . سال‌های ۱۹۱۵-۱۹۱۶ یک تنگدستی فزاینده اقتصادی را در نتیجه‌ی محاصره به همراه آورد. مواد خوراکی چنان کمیاب شدند که کنترل روزانه‌ی حکومتی هرچه بیشتر جای دادوستد معمولی را می‌گرفت. برای اکثریت جمعیت شهری دوره‌ای از قحطی شروع شده بود که نمادهایش شلغم و صف بود. با وجود افزایش دستمزدها، بخصوص دستمزد کارگران صنایع تسلیحاتی، اکثریت عظیم حقوق‌بگیران قادر نبودند که بقدرکافی درآمد داشته باشند تا شکم خود را سیر کنند.^۶

مردم همگی بطور مساوی چنین رنج نمی‌بردند. ثروتمندان در بین غیرنظامیان، و افسران در بین ارتشیان و نیروی دریائی نسبتاً از تورم و قحطی غذا مصون مانده بودند. این نکته برای آنهایی که از همان امتیازات برخوردار نبودند بطور دردآوری آشکار شد. روزنبرگ بر اهمیت مسائل مربوط به غذا و ارتباطش با افزایش نارضایتی و تضاد طبقاتی در دوره‌ای که منجر به انقلاب ۱۹۱۸ شد تاکید می‌کند:

* نوشته‌ی حاضر، فصل ۷ از کتاب «مارکسیسم و کمونیسم شورائی»، به قلم پیتر رچلف است که توسط انتشاراتی The Revisionist

طبقه کارگر آکنده از رنج و گرسنگی و خشم بود. احساس نفرت نسبت به صاحبان کارخانه، مغازه داران ثروتمند، و سرمایه‌دارانی که با تدارکات جنگی از هر نوعی سروکار داشتند، و افسران ارتش و نیروی دریائی، هر روز افزایش می‌یافت. نبرد برای غذا حتی ظهورش را در ارتش نمایان ساخت، یعنی جائی که تحت شرایط متعارف هیچ کسی غیر طبیعی نمی‌دید که افسران باید نسبت به سربازان تغذیه و سالن غذاخوری بهتری داشته باشند. اما وقتی که قحطی خود را نمایان ساخت، و بر جیره‌ی سربازان تاثیر گذاشت، نگاه‌های غضبناک و رشک‌آمیز به تغذیه و غذاخوری افسران انداخته می‌شد.^۷

توده‌ی مردم شروع به درک این مطلب کردند که آنها که حکومت کرده و جیره‌ها را تعیین می‌کنند، آنها که بر جنگ مصر هستند، و آنها که توانسته بودند رنج معلول تورم را از خود دور نمایند، همه یکی هستند. از اینرو، در طول دوره‌ی جنگ، یک نوع قطبی‌شدن آشکار طبقاتی در آلمان شکل گرفت.^۸ اتحادیه‌های صنفی و حزب سوسیال دمکرات حمایت‌شان را از سیاست‌های داخلی و خارجی حکومت حفظ کردند. با آغاز سال ۱۹۱۶، کارگران در تلاش برای بهبود شرایطشان به اقدامات مستقیم و اعتصابات با تناوب فزاینده روی آوردند. خطرات انجام چنین اقداماتی عظیم بود -- در ابتدا، کارگران اعتصابی را به ارتش می‌بردند، ولی بعداً، می‌توانستند تحت ضوابط قانون «نظامی شدن کار» که از سوی حکومت تصویب شده بود آنها را بزور به کار برگردانند. هیچ کمکی به کارگران از سوی سازمان‌ها «شان» -- اتحادیه‌های کارگری و حزب سوسیال‌دمکرات -- نشد. در واقع حکومت بعد از سال ۱۹۱۶، در برابر شورش فزاینده، به این سازمان‌ها روی آورد تا از آنها برای کنترل کارگران کمک بگیرد.^۹ علیرغم تمام این اقدامات، با ادامه‌ی بدتر شدن وضع زندگی و کشدار شدن جنگ، هم در طبقه کارگر و هم در خدمات نظامی، نارضایتی و شورش بیشتر شد.

۱۹۱۷

سال ۱۹۱۷ شاهد افزایش مداوم تعداد اعتصابات توده‌ای در تمام آلمان بود. همراه با وخامت بحران غذائی یک اختلال جدی در ترابری بوجود آمد که منجر به کمبود شدید سوخت شد. «مردم غیرنظامی که نقداً از زمستان شلغمی^{۱۰} مفتضح رنج می‌بردند، می‌باید علاوه بر آن، هم سرمازده می‌شدند و هم گرسنگی می‌کشیدند.»^{۱۱} کمبود سوخت همچنین موجب بسته شدن چندین کارخانه‌ی بزرگ و اخراج کارگران از کار شد. انقلاب فوریه در روسیه، هم امیدهای مردم را برای صلح افزایش داد و هم برایشان نشانه‌ی این بود که طبقات استثمار شونده می‌توانند شورش کنند و نظام سیاسی-اقتصادی خودشان را برقرار نمایند. این انقلاب برای طبقه کارگر آلمان یک مدل و الهام بخش شد.^{۱۱}

در ماه آوریل ۱۹۱۷ اعتصابات عظیمی بطور خودانگیخته در برلین، لایپزیک و شهرهای دیگر رخ داد.^{۱۲} در برلین، حدود ۲۰۰-۳۰۰ هزار نفر در واکنش به کاهش جیره‌ی نان دست به اعتصاب زدند. کارگران علیرغم خطراتی که متوجه کنش‌هاشان بود، و علیرغم سنت دنباله‌روی از دستورات رهبران «شان» در اتحادیه‌های کارگری و حزب سوسیال‌دمکرات، تشخیص دادند که هیچ انتخابی جز اقدام برای خودشان ندارند. «آن نوع استیصالی که فقط ترکیبی از گرسنگی و نومییدی می‌تواند بوجود بیاورد، کارگران برلین را مجبور ساخت تا عادت اطاعتِ صبورانه را از تن

بدر کنند و به اقدام مستقیم متوسل شوند.^{۱۳} در برلین اعتراض علیه فراخواندن ریچارد مولر (Richard Müller)، رهبر گروه رادیکال سخنگویان کارگران فلزکار، به خدمت نظامی، نیز موضوع اعتصاب بود.^{۱۴} در لایپزیگ، کارگران مطالبات سیاسی را صریح‌تر فرموله کردند -- صلح بدون الحاق، آزادی زندانیان سیاسی -- و نمایندگانی برگزیدند تا خواسته‌هایشان را برای صدراعظم ببرند.^{۱۵} این نخستین «شورای» جنینی‌ای بود که در آلمان ظاهر شد.^{۱۶} اعتصاب بعد از دو روز با وعده کارفرمایان برای کاهش کار هفتگی و افزایش دستمزد پایان یافت.

در ماه ژوئن همان سال، نارضایتی در شرف غلیان در نیروی دریائی آلمان منجر به یک رشته اعتصاب غذا در کشتی‌های اسکادران چهارم شد که در آن زمان در بندر بوده و در نبردهای چندانی درگیر نبودند.^{۱۷} این اعتصابات اعتراضات خودانگیخته‌ای بودند که از بدتر شدن کیفیت جیره‌های غذائی سرچشمه می‌گرفتند.^{۱۸} اینها ابتدا به شکل یک شورش ضمنی علیه اتوریتته‌ی افسرانی درآمدند که از غذای بسیار بهتری بهره‌مند بودند و سربازان را تحت دیسیپلین شدید قرار می‌دادند. روزنبرگ علت این شورش را چنین توضیح می‌دهد:

در حقیقت، سه سال متوالی مجاورت نزدیک افسران و سربازان، در تابستان ۱۹۱۷ بروز خشم‌آلود نفرت طبقاتی را در نیروی دریائی ممکن ساخت که آن زمان سراسر آلمان را فرا می‌گرفت. افسران از نظر اجتماعی کاملاً از سربازان مجزا شده، و با یک اتوریتته‌ی بی‌حد و حصر قدرتمند شده بودند. جدا از سربازان غذا می‌خوردند و بهتر از سربازان تغذیه داشتند؛ واقعیتی که بخودی خود علتی برای خشم و نفرت در زمانی بود که قحطی بر اذهان هر سربازی مستولی شده بود. شاید ملوانان تفاوت بین جیره‌ی غذائی خود و افسران را بیش از آنچه که واقعاً بود تصور می‌کردند، اما این حقیقت باقی می‌ماند که بدترین شکل پیکار طبقاتی -- نبرد برای نان -- نیروی دریائی را فراگرفت.

سربازان در سنگرها و ملوانان در کشتی‌ها و زیردریائی‌ها می‌دیدند که افسران‌شان همان خطرات را متحمل می‌شوند. بنابراین، تفاوت‌های طبقاتی در سنگرها و زیردریائی‌ها میل به ناپدید شدن داشتند. اما در کشتی‌های جنگی و رزمناوها، عملاً خطری وجود نداشت و خدمه کاری نداشتند که انجام دهند. . . . از سوی سربازان دیسیپلین شدید بمثابة تدبیری نگریسته می‌شد که از طرف یک طبقه متکبر حاکم برای مطیع نگهداشتن برده‌گان بکار گرفته شده بود. . . .^{۱۹}

در ابتدا، فرمانده عالی نیروی دریائی کوشید تا از طریق برآوردن بسیاری از مطالبات ملوانان شورش از آنها دلجوئی کند. خواست فوری اساسی‌شان -- حق ملوانان در هر کشتی برای انتخاب «کمیسیون‌های مدیریت» که با افسران در مورد غذا مذاکره کرده و در تمام موضوعات دیگر از ملوانان نمایندگی می‌کرد -- برآورده شد. اما این کوشش برای دلجوئی نتوانست به اهدافش برسد. بجای سرکوب مخالفین، این کمیته‌ها کانونی شدند برای تسهیل و کمک به مباحثات وسیع در مورد شرایط اجتماعی در کشتی‌ها و در کل آلمان. از طریق چنین مباحثاتی -- چه بطور رسمی و چه غیررسمی -- در میان کارگران یک احساس طبقاتی نطفه گرفت. تنفر از افسران و مقامات، هم در گفته‌ها و هم در کنش‌ها صریح‌تر و آزادتر بیان می‌شد.^{۲۰} بعضی از ملوانان کوشیدند تا نیروی دریائی را اتحادیه‌ای و وابسته به حزب سوسیال‌دمکرات مستقل (USPD) کنند. تا اواسط ژوئیه تقریباً ۶۰۰۰ ملوان به این اتحادیه‌ی مخفی پیوستند.^{۲۱} در اوایل ماه اوت، فرماندهی عالی از این فعالیت آگاه شد و یازده نفر را به جرم سردستگی دستگیر نمود. بلافاصله

شورش و سرپیچی‌ها و اعتصابات برای همبستگی در تمام بندر ویلهلمزهافن (Wilhelmshaven) شروع شد. تا چهارم ماه اوت نصف ناوگان بطور کامل در اعتصاب بود. فرماندهی عالی تاکتیک سرکوب را تشدید کرد. تعداد بیشتری دستگیر و در دادگاه نظامی محاکمه شدند. دو نفر اعدام شده و تعداد زیادی به زندان‌های کوتاه مدت محکوم گشتند. اعتصاب شکست خورد. سرکوب به نظر می‌رسید -- حداقل در ظاهر -- موفق شده است. ملوانان ترسیده بودند، اما در آن تابستان آنها بیشتر از صرفاً ترس، از تجربه‌ی خود آموخته بودند. بطور موقت از شورش ممانعت شده بود، اما نفرت از مقامات، احساس همبستگی، و روح شورشی به گسترش خود ادامه می‌داد.

تظاهرات‌های عظیمی در ۱۸ و ۲۵ نوامبر، بخصوص در برلین، برای بزرگداشت انقلاب روسیه (که برای توده‌ها به معنای صلح بود) و اعتراض علیه حکم دولت مبنی بر منع تمام اجتماعات برگزار شد. بزودی پس از آن، اجرای مذاکرات صلح برست-لیتوفسک به مردم آلمان نشان داد که علیرغم قصد بلشویک‌ها، صلح هنوز تحقق نمی‌یابد. «طبقه کارگر بلافاصله به این دریافت رسید که پان-ژرمن‌ها هنوز حاکمین این وضعیت هستند و تهییج برای صلح بدون الحاق یا تاوان بیهوده است.»^{۲۲} حکومت با عدم تمایل‌اش برای گردن نهادن به خواست اکثریت عظیم مردم سرشت خود را هرچه روشنتر نشان داد.^{۲۳} شرایط زندگی بیشتر روبه وخامت نهاد.^{۲۴} بدون تغییری بنیادین در ساختار حکومتی و جامعه بمثابة یک کل، هیچ چشم‌اندازی برای پایان بدبختی نبود. اگر توده‌ها -- کارگران، سربازان، ملوانان -- راساً اقدام نمی‌کردند می‌باید بازهم به کشتار در جنگ و محرومیت در منزل گردن می‌نهادند.

بدین ترتیب، به نظر توده‌ها می‌رسید که باید بکوشند تا برای خودشان مسیری برای صلح و دمکراتیزه کردن آلمان بیابند. این احساس زمینه‌ی اعتصابات عظیم در ژانویه‌ی ۱۹۱۸ را ایجاد کرد که تمرینی برای انقلاب نوامبر بود.^{۲۵}

۱۹۱۸

در ۱۴ ژانویه‌ی ۱۹۱۸ در وین اعتصابات توده‌ای و تظاهرات‌هایی در گرفت که در اعتراض به شکست مذاکرات صلح بود. شوراها شکل گرفتند و وارد مذاکره با حکومت شدند.^{۲۶} در ۲۸ ژانویه برلین در یک اعتصاب توده‌ای سیاسی می‌خروشید. این اعتصاب ذاتاً خودانگیخته نبود، بلکه توسط یک گروه ۱۵۰۰ نفری از نمایندگان کارگران، که شامل نمایندگان تقریباً تمام کارخانجات اسلحه‌سازی در منطقه می‌شد، بخوبی برنامه‌ریزی شده بود.^{۲۷} گروه «Revolutionäre Obleute» (نمایندگان انقلابی)، یک گروه رزمنده‌ی کارگران فلز که علیه اتحادیه‌های صنفی موجود و نیز حکومت مبارزه می‌کردند در برنامه‌ریزی این اعتصاب نقشی کلیدی داشت.^{۲۸} در حدود ۴۰۰ هزار کارگر در روز اول اعتصاب کردند. نمایندگان کارخانه انتخاب شده و یک شورای کارکنان ۴۰۰ نفره شکل گرفت.^{۲۹} «هدف اصلی اعتصابیون صلح بود؛ آنها همچنین خواستار نمایندگی کارگری در مذاکرات صلح، غذای بهتر، لغو حکومت نظامی، و برقراری یک رژیم دمکراتیک در آلمان با حق رای مساوی در پروس شدند.»^{۳۰} اعتصاب بسرعت در تمام آلمان گسترش یافت و به کیل، هامبورگ، لایپزیگ، برانشوایک، کلن، برسلاو، مونیخ، نورنبرگ، مانهایم، ماگدبورگ، هاله، بوخوم، دورتموند، و شهرهای دیگر رسید و در چند روز دیگر بیش از یک میلیون کارگر به خیابان‌ها آمدند.^{۳۱} شورای کارکنان برلین برای بدست گرفتن کارکردهای حکومتی منطقه‌ای یا

ملی، برای کسب قدرت، یا حتی برای مطرح کردن خود بعنوان یک ارگان جنینی قدرت دوگانه، تلاش نکرد. بلکه «چیزی بیش از بیان یک جنبش توده‌ای» نبود^{۳۲}، بیانگر تمایل توده‌ها برای صلح و سهمی در حکومت بود.

واکنش حکومت، سرکوب و سرپیچی از مذاکره با هر کسی بجز اتحادیه‌های کارگری و رهبران حزب سوسیال دمکرات بود. بعضی از کارگران معافیت خدمت را از دست دادند. پلیس و ارتش درگیر نبردهای خونین خیابانی شدند. روزنامه‌ها سانسور یا بسته شدند. تا سوم فوریه، اکثر اعتصابیون از اعتصاب دست کشیده و به کار بازگشتند.^{۳۳} به یک معنای بلاواسطه، در این اعتصاب چیز کمی حاصل شد. هیچ تغییری در سیاست یا ساختار حکومتی صورت نگرفت. اما، تاثیر این تجربه در آگاهی کارگرانی که در آن اعتصاب درگیر شده بودند قابل توجه بود. این ادراک رشد یافت که توده‌ها به هیچ وجه نمی‌توانند جهت دستیابی به خواست‌شان برای صلح و تجدید سازمان سیاسی بر حکومت تاثیر بگذارند؛ بلکه از این گذشته، این درک رشد یافت که حکومت حاضر است تا هرگونه چالشی نسبت به اتوریته‌اش را بشدت سرکوب کند.

در این میان، پس از تجربه‌ی ژانویه، توده‌ها دیگر به نیت خیر رایشتاگ [پارلمان آلمان] جهت رها کردن آنها از جنگ و دیکتاتوری نظامی باور نداشتند. در عوض، آنها بر قدرت خودشان تکیه کردند و برای فرصتی بهتر از آنچه که در ژانویه‌ی سال ۱۹۱۸ نصیب‌شان شده بود امیدوار بودند.^{۳۴}

این درک اما مستقیماً به قیام یا فعالیت آشکار منتهی نشد. آگاهی از عظمت وظیفه‌ای که در برابرشان بود -- بویژه نیروئی که حکومت می‌توانست بر آن تکیه کند -- منجر به توقف موقت اقدامات مستقیم شد.

سرکوب، اختلاف سیاسی، فریب ناشی از [قرارداد صلح] برست-لیتوفسک، همچنین احتمالاً گزارشات در مورد هرج و مرج و فلاکت در روسیه که تقریباً در تمام مطبوعات گسترش می‌یافت، و نیز پیروزی‌های نظامی که فروپاشی بعدی را پنهان می‌کرد، همه‌ی اینها بلاشک، تا پایان تابستان ۱۹۱۸، به فروبردن توده‌های آلمان به نوعی بی‌تفاوتی کمک کردند....^{۳۵}

در ماه ژوئیه و اوت اعتصابات غیرقانونی پراکنده و کوچکی وجود داشت. این اعتصابات اما منطقه‌ای بودند و به راحتی مهار شده و شکست خوردند. از اینرو، تقریباً هشت ماه بدون هیچ فعالیت جدی طبقه کارگر سپری شد. در این میان، شرایط زندگی به وخامت بیشتر گرائید و با اینکه ارتش آلمان متحمل شکست‌های جدی شده بود، جنگ ادامه یافت. ولی حکومت و مطبوعات شدیداً تحت کنترل آن هنوز وضعیت نظامی را در پرتوی مثبت نمایان می‌ساختند. مطبوعات برای آنکه فروپاشی در شرف وقوع نظامی را از مردم غیرنظامی پنهان دارند تا حد زیادی پیش رفتند. در اواسط ماه سپتامبر نیروهای آلمان در کوششی در آخرین حمله‌ی بزرگ‌شان متحمل چنان شکست جدی‌ای شدند که وخامت اوضاع دیگر نمی‌توانست مخفی نگهداشته شود. روحیه مردم در داخل و در جبهه‌ها افت کرده بود. تعداد فراریان از خدمت افزایش یافت. بحث در مورد بانک‌ها و شایعاتی در مورد فروپاشی کامل [اقتصاد] گسترش یافت.^{۳۶} در اوایل ماه اکتبر بازهم شکست نظامی دیگری بوقوع پیوست. به نظر می‌آمد که فضای کل کشور یک شبه عوض می‌شود. درون حکومت کوششی در جهت بازسازی با عمل آمد. شاهزاده ماکس فون بادن (Max von Baden) صدراعظم جدید شد و قول دمکراتیزه کردن آینده را داد. این نشانگر هیچگونه تجدیدساختار ریشه‌ای نبود

بلکه تنها تلاشی بود جهت آرام کردن نارضائی. شاهزاده ماکس در راستای این خط به اعضا حزب سوسیالدمکرات پیشنهاد مقام در کابینه را داد.^{۳۷}

در اواخر ماه اکتبر فرماندهی عالی آلمان تصمیم گرفت برای اینکه ارتباطهای انگلستان را با متحدین اروپائی اش قطع کند با آخرین نفسها بکوشد با نیروی دریائی خود به انگلستان حمله کند. کشتیهای در بنادر ویلهلمزهافن و کیل دستور گرفتند که در بیست و هشتم به دریا بروند. این مساله ملوانان را که در انتظار صلح فوری همراه با «تغییر» در حکومت بودند متعجب نمود.

این اعتقاد در بین ملوانان گسترش یافت که حکومت از مقابله‌ی جنگی نیروی دریائی هیچ نمی‌داند؛ اینکه افسران می‌خواهند سواحل انگلستان را بمباران کنند و لذا همه‌ی شانس مذاکرات صلح را نابود سازند؛ و اینکه همه چیز کودتائی بود که از سوی افسران پان-ژرمن برنامه‌ریزی شده بود.^{۳۸}

شورش‌های نظامی در چندین کشتی رخ داد. بعد از دو روز بن‌بست شدید، دستور حمله پس گرفته شد. ملوانان احساس کردند که از نظر روحی پیروز شدند. پایکوبی‌شان اما چندان به درازا نکشید. در یاسالار بلافاصله ۶۰۰ نفر را که در کشتی «تورینگن» (Thuringen) و «هلگولند» (Helgoland) و در شورش نظامی شرکت داشتند دستگیر نمود. آنها را به خشکی بردند و زندانی کردند. خاطرات اعدام‌ها و حکم حبس‌های طویل‌المدت در تابستان گذشته هنوز برای ملوانان تازه بود. این ادراک که نمی‌توانند رفقاییشان را تنها بگذارند چیره شد. در روز شنبه دوم نوامبر خیابان‌های کیل سرشار از کارگران، ملوانان، زنان، و کودکان شده بود. «نوعی روحیه‌ی تعطیلی در فضا بود.»^{۳۹} روز بعد، بیش از ۲۰ هزار ملوان برای تظاهرات به کیل رفتند. آنها در آنجا با کارگران بارانداز رادیکال و کارگران محلی دیگر در آمیختند. نبردی با سربازان وفادار به افسران در گرفت و هشت ملوان کشته شدند. منطق شورش سربازان را به این نتیجه کشاند که یا باید رژیم را براندازند و یا کشته شوند.

ملوانان با وحشت از محکوم شدن به مرگ تصمیم گرفتند اوضاع را بدست خود بگیرند. در چهارم ماه نوامبر ملوانان شورشی اوضاع را در شهر کیل بدست گرفتند و شورای ملوانان را انتخاب کردند، و کارکن‌های کشتی‌سازی‌ها که در اعتصاب بسر می‌بردند شوراها را برگزیدند. شوراها را کارگران و ملوانان تمام قدرت را در دست داشتند. تا روز هفتم ماه نوامبر خدمه‌ی کل ناوگان به غیر از تقریباً ۳۰ زیردریائی و چند کشتی اژدرافکن به شورشیان پیوسته بودند.^{۴۰}

کمیته‌ها و شوراها در کشتی‌ها و پادگان‌ها و نیز کل منطقه توسط شورشیان شکل گرفتند. برای خاموش کردن شورش سرباز فرستاده شد اما اجازه دادند که توسط شورشیان خلع سلاح شوند. بسیاری از ملوانان از مناطق بندری رفتند تا خبرها را در تمام آلمان پخش کرده و ملوانان دیگر، سربازان و کارگران را تشویق به همان کاری کنند که خود کرده بودند. آنها تشخیص داده بودند که راه بازگشتی نیست، و آلترناتیویشان اکنون انقلاب یا مرگ بود.

حکومت، در پاسخ به مطالبه‌ی ملوانان مبنی بر ملاقات با نمایندگان احزاب مخالف، USPD و SPD، گوستاو نوسکه (یک بوروکرات سوسیالدمکرات) را به کیل ارسال نمود.^{۴۱} نوسکه سخنرانی پرشوری کرد و توسط شورای ملوانان و کارگران به فرمانداری کیل انتخاب شد. در نتیجه، SPD بر شورش نیروی دریائی مسلط گردید.^{۴۲}

اما ایده‌ها و روح شورشی نقداً گسترش یافته بود. در روز ششم ماه نوامبر در کوکس هافن (Cuxhaven)، برمن، و هامبورگ شوراها سر بر کشیدند. رژیم آلمان در آستانه‌ی فروپاشی بود. شاهزاده ماکس وزیر SPD اِبرت را دعوت کرد و صدراعظمی را به وی واگذار نمود. اِبرت متعهد شد تا سلطنت را حفظ کند. اما این کار از سوی حکومت به وضوح اقدامی بسیار دیر و بسیار کوچک بود.

انقلاب نوامبر

چند روز بعد، تمام آلمان در یک قیام خودانگیخته می‌جوشید و تمام رهبران سیاسی (از ماوراء راست تا ماوراء چپ) را متعجب نمود. در سراسر کشور تظاهرات توده‌ای علیه جنگ و بدتر شدن شرایط زندگی بر پا شد. خواسته‌های ملوانان پاسخی مطلوب گرفت. به نظر می‌رسید که کل کشور یک شبه از حرکت باز ایستاده است. سربازان از سرکوب تظاهرات کنندگان سرپیچی کردند و حتی اکثرشان به آنها پیوستند.^{۴۳} قدرت حکومت محو شد.^{۴۴} شوراها کارگران، ملوانان و سربازان بسرعت سر برآوردند و موقتاً قدرت سیاسی بطور موثری در اختیارشان قرار گرفت. نقش شوراها («سوویت‌ها») در انقلاب روسیه البته به گسترش ایده‌ی شکل سازمانی‌شان کمک کرد. با این وجود، تجربه‌ی طبقه کارگر آلمان و خودِ پرسنل خدمات نظامی، بخصوص در برابر مشکلات‌شان و تجارب دو سال گذشته، بسیار مهم‌تر بود.

شوراها بسرعت شکل ابتدائی خود-حکومتی را فی‌البداهه درست کردند که بیانگر اراده‌ی عمومی در زمانی بود که اعتماد مردم از حکومت سلب شده بود. . . . شورای ملوانان بعنوان تداوم کمیته‌ی غذائی برپا شده در طی جنگ در نیروی دریائی شروع به کار کرد. شورای کارگران از کمیته‌های اعتصاب شکل گرفته در کارخانه‌ها در طی اعتصابات سال ۱۹۱۷ و ۱۹۱۸ سرچشمه گرفتند. . . .^{۴۵}

روح شورشی بسرعت در کارخانه‌ها، پادگان‌ها، و در خیابان‌ها گسترش یافت. اندرسون تب و تاب شدید چند روز اول انقلاب را چنین توصیف می‌کند:

در طی اولین روزهای انقلاب نوامبر شوراها کارگران و سربازان در تمام کارگاه‌ها، معادن، باراندازها، و پادگان‌ها انتخاب شدند. مردم در حرکت بودند. هر وقت که مردم دورهم جمع می‌شدند، سخنگویانی نامزد کرده و نمایندگانی برمی‌گزیدند تا بمثابة نمایندگان مستقیم‌شان از جانب‌شان سخن بگویند و عمل کنند. این در تمام کشور بوقوع پیوست.^{۴۶}

شوراها غالباً از سرشت سیاسی محدودی برخوردار بودند. یعنی، با اینکه شامل نمایندگان کارخانه‌ها می‌شدند، توجه اصلی‌شان بجای اینکه معطوف به خودگردانی تولید و جامعه باشد معطوف به صلح و اصلاحات حکومتی بود. با این وجود، در برخی مکان‌ها، شوراها درون کارخانه‌ها شکل گرفته و کوشیدند که بر تولید کنترل داشته باشند. برنارد رایشن‌باخ (Bernard Reichenbach) یک عضو سابق حزب کارگران کمونیست آلمان (KAPD) شکل‌گیری شوراها را چنین توصیف کرد:

شوراها مستقل، که مبتنی بر کارخانه‌ها بودند تا آنطور که پیش‌تر معمول بود بر اتحادیه‌ها، بطور خودانگیخته در تمام آلمان پدیدار شدند. این تا میزان قابل ملاحظه‌ای نتیجه‌ی هرج و مرج اقتصادی بود. وقتی که

کارخانه‌ای بخاطر کمبود سوخت یا مواد خام از کار بازمی‌ایستاد کسی نبود که از وی کمک طلب شود. حکومت، احزاب، اتحادیه‌ها، و سرمایه‌داران نمی‌توانستند مشکلات پایه‌ای حمل و نقل، سوخت، مواد خام و غیره را حل کنند. تصویب‌نامه‌ها، بیانیه‌ها، دستورات، حتی پول کاغذی مورد استفاده‌ی کمی داشتند. تحت این شرایط کارگران شورائی تشکیل می‌دادند و سعی می‌کردند تا مشکلاتشان را خودشان حل کنند.^{۴۷}

این توصیف، در پرتو روایت‌های دیگر دست اول و قابل دسترس تاریخی، به نظر می‌رسد که برآوردی خوشبینانه از توسعه‌ی خودگردانی در نوامبر ۱۹۱۸ باشد.^{۴۸}

به هر حال، نتیجه‌ی بلاواسطه‌ی انقلاب این بود که بطور موثری قدرت در دست طبقه کارگر بود و آنرا از طریق شوراهایش به اجرا گذاشت.^{۴۹} از این گذشته خود شوراهای واقعاً بیانگر اراده‌ی توده‌ها بودند (با اینکه جای تردید دارد که بتوان آنها را در واقع ارگان‌های طبقاتی خواند). نمایندگان انتخابی در هر زمان می‌توانستند برکنار شوند، و بدین ترتیب مجبور بودند که خواسته‌های مردم حوزه انتخابی خود را منعکس کرده و به اجرا گذارند. اندرسون این فرایند را چنین توصیف می‌کند:

یک ویژگی مهم سیستم Räte (شورائی) کنترل مستقیم و دائم انتخاب‌کنندگان بر نمایندگان است. نماینده می‌تواند در یک چشم به هم زدن از اعتبارنامه‌اش محروم شود اگر، و زمانی که از آن در انطباق با خواسته‌های انتخاب‌کنندگان خود استفاده نکند. بدین ترتیب سیستم شورائی نسبت به سیستم پارلمانی غائی‌تر و شکل مستقیم دموکراسی است.^{۵۰}

شوراهای، نه قادر بودند، و در غالب موارد نه می‌خواستند که قدرت را برای طولانی مدت نگهدارند. در ۱۶ دسامبر سال ۱۹۱۸، کنفرانس شوراهای کارگران و سربازان در برلین رای داد به اینکه برای مجلس موسسان انتخابات برگزار شود، که با اینکار خود را بطور موثری از تمام قدرت محروم ساختند. حتی با وجودی که بسیاری از نمایندگان این کنفرانس خودشان کارگر نبودند، یعنی رهبران احزاب سیاسی، سرباز، و حتی افسر و غیره بودند، اما انتخاب شده بودند و در آنجا بمثابه بیان اراده‌ی انتخاب‌کنندگان‌شان کارکرد داشتند -- با اینکه این امر بیشتر بر مبنای جنبش قدیمی سوسیال‌دموکراتیک صورت گرفته بود تا بر مبنای تجربه‌ی مشترک اجتماعی. وقتی این تصمیم اعلام شد هیچ تظاهرات گسترده‌ای علیه آن انجام نگرفت. در نتیجه، سخن گفتن از «خیانت» به توده‌ها بی‌معنا است. بجای آن، باید پرسیم که توده‌ها چرا و چگونه مایل بودند که پس از کسب قدرت مجدداً آنرا را از کف بدهند. پیش از اینکه به این سوال پردازیم، مایلم برخی از تحلیل‌ها و توضیحات در مورد گسترش فعالیت طبقه کارگر در مناطق مختلف آلمان را در اینجا ارائه دهم.^{۵۱}

هامبورگ

هامبورگ منطقه‌ای بسیار صنعتی با شرکت‌های تولیدی متنوع بود. اکثر نیروی کاری در آنجا نسبتاً غیرماهر بودند و بیش از نیمی از آنها در صنایع ماشینی و فلزی مشغول به کار بودند. جنبش کارگری در آنجا نسبت به بقیه‌ی آلمان تا حدودی محافظه‌کارتر بود. پیش از سال ۱۹۱۳ تعدادی اعتصاب غیرقانونی در آنجا انجام گرفته بود، اما اکثریت عظیم طبقه کارگر توسط رهبران اتحادیه‌ای «شان» در انقیاد نگهداشته شده بودند. در طی سال ۱۹۱۸ تظاهرات و

اعتصابات غیرقانونی انجام گرفت که توسط مقامات سرکوب شدند. در ۵ نوامبر روزنامه‌های محلی در چاپ صبح‌شان از شورش در شهر کیل خبر دادند. تا ظهر اعتصابات شروع به گسترش به تمام شهر کردند. SPD و اتحادیه‌های صنفی غافلگیر شده بودند. یک گردهم‌آئی توده‌ای منجر به صدور قطعنامه‌ای مقدماتی برای اعتصاب عمومی فوری شد. اما رهبران محلی SPD موفق شدند که گردهم‌آئی را متقاعد کنند که اقدام‌شان را دو روز به تاخیر بیندازند. بعداً در همان روز USPD یک گردهم‌آئی توده‌ای برگزار کرد که ۵۰۰۰ تا ۶۰۰۰ نفر در آن شرکت جستند. کامفورت این گردهم‌آئی را چنین توصیف می‌کند:

در این گردهم‌آئی، آنچه را که می‌توان «روح انقلاب» خواند، بوضوح آشکار بود. وقتی که گروه‌های ملوان از کیل و فراریان از زندان‌های ارتشی به صحنه هجوم بردند تا رفقا‌شان را به کنش برانگیزند، شرکت‌کنندگان هیجان زده، که با پایان جنگ به وجد آمده و از رها شدن احساسات سرکوفت خورده‌شان مسرور شده بودند، تمام سالن را با هورا و فریاد پر کردند. رهبران [حزب سوسیال‌دمکرات] مستقل (USPD)، که برای این اجلاس فراخوان داده بودند، این روحیه را ایجاد نکردند. آنها تنها می‌توانستند امیدوار باشند که اجلاس را به اهداف مشخصی کانالیزه کنند، یعنی چیزی که سوسیالیست‌های اکثریت در آن بعدازظهر چنان آشکار در انجامش شکست خورده بودند. رهبران USPD با مشکلات فراوان بالاخره توانستند جلسه را به آنجا بکشند که به یک رشته پیشنهادات مشخص رای دهد: شوراهای کارگران و سربازان باید ایجاد شوند؛ هیچ کارمند اتحادیه‌ای یا تعاونی نباید اجازه داشته باشد که در آنها شرکت نماید؛ کارگران هامبورگ باید فوراً برای انقلاب سوسیالیستی به اعتصاب عمومی دست بزنند. این پیشنهادات به اتفاق آرا تصویب شدند.^{۵۲}

روز بعد، ۶ نوامبر، حکومت شهر شوراهای کارگران و سربازان را بعنوان حاکمین مشروع به رسمیت شناخت، و پیشنهاد کرد که با آنها وارد مذاکره شود. به عبارت دیگر، از مشروعیت‌شان حمایت ظاهری کرد، اما هیچ قصدی نداشت که قدرت خود را به آنان واگذار کند. در نتیجه یک وضعیت قدرت دوگانه وجود داشت، و عمدتاً بلا تکلیفی غالب شده بود.^{۵۳} بین روزهای ۷ تا ۱۰ نوامبر، شوراهای بر طبق روال ویژه‌ای انتخاب شدند و یک ساختار سیاسی بوجود آمد.

. . . هر کارگاهی بر طبق یک سیستم پیچیده‌ی نمایندگی تناسبی، نمایندگانی را انتخاب می‌کرد. این نمایندگان که با هم شورای کارگران را تشکیل می‌دادند، سپس با نمایندگان انتخابی واحدهای گوناگون ارتشی در منطقه (شورای سربازان) گردهم می‌آمدند تا [شورای] /جرائی را انتخاب کنند. [شورای] /جرائی به نوبه خود، از میان اعضاء خود هیئت رئیسه را برمی‌گزید که قدرت اجرایی حکومتی را بعهد می‌گرفت. در مورد مسائل مربوط به سیاست‌های اساسی، جلسه مشترک اعضاء دو شورا تصمیم‌گیری می‌کرد.^{۵۴}

شورای اجرائی شامل نمایندگان هجده کارخانه بعلاوه‌ی سه نماینده از هر کدام از چهار گروه -- SPD، USPD^{۵۵}، «اتحادیه‌های آزاد» و «چپ‌های رادیکال» -- می‌شد. لاونفبرگ (Laufenberg)، از جناح چپ USPD و مدافع نظام شورائی بعنوان دبیر هیئت رئیسه انتخاب شد. در ۱۲ نوامبر، هیئت رئیسه رای داد که شوراهای جایگزین حکومت شهر شوند. نمایندگان شوراهای شهرداری را بدست گرفتند و پرچم سرخ را در آنجا به اهتزاز درآوردند.^{۵۶} این اوج قدرت شوراهای بود. چهار روز بعد، تحت فشار مشکلات فزاینده‌ی مالی و اپوزیسیون سوداگر ثروتمند، هیئت رئیسه رای داد که سنا و حکومت محلی بعنوان «ارگان‌های اداری شوراهای» از نو ایجاد شوند. روز هجدهم، گروهی از سرمایه‌داران

هامبورگ «شورای مشورتی اقتصادی» شدند.^{۵۷} در نتیجه، قدرت واقعی به جایی بازگشت که دو هفته پیش از این بود؛ یعنی، بدست سرمایه‌داران ثروتمند و بوروکرات‌ها. قدرت در سطح کارخانه نیز تقسیم نشده باقی ماند.^{۵۸}

در انتخابات برای حکومت محلی در ژانویه و مارس ۱۹۱۹، SPD اکثریت آرا را بدست آورد. در ماه مارس نیز، انتخابات شورای کارگران برگزار گشت. اینبار، نمایندگان بجای اینکه مثل دور قبل بر مبنای کارخانه انتخاب شوند، به همان شیوه‌ای انتخاب شدند که نمایندگان حکومتی برگزیده می‌شدند [یعنی بر مبنای رای به احزاب]. شورای جدید هیچ کارکرد روشنی نداشت، و بزودی متمایل به [حل] مشکلات رفاهی شد.

در این میان، بیکاری (بیش از ۱۰٪ در ژانویه) و مشکلات اقتصادی (بخصوص غذا و مواد سوختی) انبوه شد.^{۵۹} در اوایل سال ۱۹۱۹ تعداد قلیلی تظاهرات بزرگ و اعتصاب در هامبورگ رخ داد. در ۶ فوریه، یک تظاهرات توده‌ای در اعتراض به اشغال برمن توسط نیروهای برلینی انجام گرفت. بسیاری از کارگران مسلح بودند، و احتمالاً در انتظار همین رفتار در مورد خودشان بودند.^{۶۰} با این وجود، یک ماه بعد، حدود ۸۰٪ از آنهائی که می‌توانستند رای بدهند به صندوق‌های انتخابات محلی رفته و با رای خود به SPD اکثریت بخشیدند.^{۶۱} در ۱۵ آوریل، تظاهرات کارگران بیکار، از کنترل خارج شد و تظاهرات کنندگان به شورای کارگران هجوم بردند. در میان این شورش و آشوب، تاراج و غارت انجام شد. تقریباً نیمی از سربازان محلی و پلیس به تظاهرات کنندگان پیوستند. حکومت بالاخره موفق شد که نظم را با زور برقرار کند.^{۶۲} نقش SPD بالاخره برای مردم کارکن هامبورگ آشکار شده بود. SPD کوشید تا بوسیله‌ی ایجاد یک نیروی نظامی نخبه و وفادار، پلیس و سربازان را تصفیه کند.

در ماه مه، انتشار پیش‌نویس قانون شورای کارگران (که فقط به شوراهای حق سمبلیک تصمیم‌گیری مشترک می‌داد، و آنها را مادون اتحادیه‌های صنفی می‌کرد) باعث خیزش اعتراضات و تظاهرات در هامبورگ شد.

در هامبورگ واکنش نسبت به این قانون جدید فوری و خشونت‌بار بود. چندین شورای کاری بلافاصله گردهم آمدند و تلگرام‌هایی با مطالبه‌ی تعویض این قانون به برلین ارسال نمودند. آنها سپس به سازماندهی کمیته‌ی ۹ تائی برای وحدت شوراهای موجود و مقابله با این قانون پرداختند. در ۳۰ ماه مه، نمایندگانی از سوی تمام شوراهای کار هامبورگ تشکیل جلسه داده و مخالفت‌شان را با این پیش‌نویس اعلام نمودند؛ . . . «جلسه . . . به اتفاق آراء شدیدترین اعتراض را علیه . . . پیش‌نویس قانون مربوط به شوراهای کارخانه بلند می‌کند. این قانون آخرین دستاورد انقلاب را از بین می‌برد و کاملاً به کنترل کارفرمایان و سرمایه‌داران بر تمام حیات اقتصادی بازمی‌گردد. این پیش‌نویس یکسره در تضاد با خواسته‌های پرولتاریای سازمان‌یافته است و نشان می‌دهد که چقدر نامحتمل است که حکومت رایش کنونی به چیز مهمی دست یابد.»^{۶۳}

کمیته‌ی ۹ تائی قانون مخالفت با قانون شوراهای اتحادیه‌های صنفی، SPD، و حکومت رایش شد. این نیروها به یکدیگر نزدیکتر شده بودند تا بر علیه امیال و فعالیت‌های کارگران همکاری کنند. بدین ترتیب، اتحادیه‌ها شروع به اخراج کارگرانی کردند که مخالف سیاست‌هایشان -- یا سیاست‌های حکومتی -- بودند. هر کارگری که از اتحادیه اخراج می‌شد، سپس توسط کارفرمایش از کارش هم اخراج می‌گشت. «تهدید از دست دادن کار در هامبورگ، در زمانی که ارقام بیکاری افزایش می‌یافت، تهدیدی جدی بود.»^{۶۴} اکثر کارگران ترجیح دادند که ناراضی‌تی خود را فرو بخورند تا اینکه خطر گرسنگی را بیازمایند.

اما در ۲۴ ماه ژوئن، یک تظاهرات توده‌ای بر علیه کیفیت جیره‌ی گوشت منجر به نبردی بین مردم و سربازان جدید شد. کمیته‌ی «نه تائی» به کمیته‌ی دوازده تائی گسترش یافته و بیان سازمان‌یافته‌ی توده‌ی ناراضی و تهدیدی برای قدرت رسمی شد. عملاً یک وضعیت جنگ داخلی بوجود آمد. روز بعد، سربازان غافلگیر گشته، خلع سلاح شده و در شهر رژه رفتند.^{۶۵} در روز ۲۷ همان ماه، نوسکه در برلین اعلام کرد که برای حمایت از حکومت محلی هامبورگ نیرو ارسال می‌دارد. حکومت نظامی اعلام شد. اما سربازان [ارسالی] که بی‌تجربه و تعدادشان اندک بود، مضروب شده و به برلین برگردانده شدند. سپس یک هنگ بزرگ ارسال گشت و نیروهای محلی شکست خوردند. هامبورگ اشغال شد و تا ماه دسامبر تحت حکومت نظامی بود.^{۶۶} از این گذشته، شورای کارگری شهر که توسط SPD کنترل می‌شد، کوشید تا کمیته‌ی کمیته‌ی ۱۲ تائی را که هنوز آتونوم بود تحت کنترل خود درآورد. کمیته رسماً بعنوان ارگانی از شورا اعلام شد. دغل کاری‌های بیشتر و بعدی SPD و جناح راست USPD منتج به مرگ این بیان آتونومی طبقه کارگر شد.^{۶۷} یک صلح سخت برای چند ماه حکم فرما گشت.

کودتای نافرجام کاپ (Kapp) در ماه مارس ۱۹۲۰ با یک اعتصاب عمومی در هامبورگ و نیز در سراسر آلمان تلافی شد. کارگران خود را مسلح نمودند و علیه اقدام به کودتای دست راستی اعتصاب کردند. اما موفق نشدند دستاوردهایشان را پس از اعتصاب مستحکم کنند و برای دومین بار در عرض یک سال و نیم عملاً خودشان را از قدرت محروم ساختند. یکی از علل اصلی این شکست -- و سپس افول آشکار جنبش کارگری هامبورگ -- وجود چنددستگی‌های شدید در بین کارگران بود. مشاجرات بین کارگران وابسته به احزاب مختلف، همبستگی طبقاتی را که می‌توانست با کنش متحد اعتصابی گسترش یابد تضعیف نمود.

سال‌های ۱۹۲۳-۱۹۲۱ سال‌های ناآرامی در هامبورگ بود. تظاهرات‌های توده‌ای و اعتصاب به دلایل گوناگون بر پا شد. اما، سازمان‌های موجود، از KPD (حزب کمونیست آلمان) گرفته تا SPD و اتحادیه‌های صنفی محافظه‌کار، قادر بودند که جنبش‌ها را در کیسه کنند، سمت و سو شان را تعیین نمایند، و آنها را به جهتی غیرانقلابی هدایت کنند. در زمان‌هائی، به نظر می‌رسید که KPD می‌خواهد پیش‌تاز یک شورش توده‌ای باشد، اما تحت دستورات مسکو، معمولاً عقب می‌نشست.^{۶۸}

فعالیت‌های احزاب مختلف نباید بعنوان «خیانت» به طبقه کارگر تلقی شود. ترکیبی از نبردی ویرانگر، سرکوب شدید، تهدید بیکاری، و همگون ساختن زیرکانه، همراه با ایمانی ارتجاعی نسبت به نهادهای دمکراسی بورژوائی، توانست طبقه کارگر را در تلاش‌هایش جهت تصریح آتونومی خود و اداره‌ی تولید و جامعه بمثابه یک کل، محصور و درمانده نماید. در ابتدا، یعنی در سال ۱۹۱۸، توهومات سختی نسبت به دمکراسی پارلمانی، SPD، و اتحادیه‌های صنفی وجود داشت. توهماتی که در آن زمان در تمام آلمان گسترده شده بود. «گسترش رویدادهای واقعی»^{۶۹} این توهومات را در اکثر کارگران زایل نمود. اما آن وقت دیگر دیر شده بود. رژیم برلین خود را تقویت کرده بود، ارتشی نوین وجود داشت که بخوبی مجهز و وفادار به حکومت بود، و اتحادیه‌ها اکنون قدرتی داشتند که می‌توانستند پیروی از سیاست خود را تحمیل کنند. تحولات در هامبورگ به طرق مختلف به موازات بقیه‌ی آلمان در همان دوره پیش رفت.

باواریا

وضعیت در باواریا بسیار پیچیده تر بود. در ۸ نوامبر، «جمهوری شورائی» از بالا توسط کورت آیزنر (Kurt Eisner) عضو USPD اعلام شد. او یک کابینه‌ی «سوسیالیست» تشکیل داد که ترکیبی بود از نمایندگان احزاب، و نه نمایندگان کارخانجات.^{۷۰} حکومت جدید نه تنها پیش از بوجود آمدن شوراهای در محلات و کارخانجات تشکیل شد، بلکه تلاشی هم برای برکناری بوروکراسی موجود دولتی نکرد.

آیزنر و حکومت شورائی‌اش خود را در یک وضعیت بد و منزوی یافت: این حکومت با فقدان تجربه‌ی مدیریت، به بوروکراسی موجود تکیه نمود؛ در غیاب وجود پایگاهی محکم در میان مردم، مجبور شد به قیمت به تعویق انداختن انقلاب اجتماعی تا آینده‌ای نامعلوم، با سوسیالیست‌های اکثریت و سازمان‌های دهقانی همکاری کند.^{۷۱}

این اما نشانه‌ی آن نیست که در باواریا فعالیت طبقه کارگر وجود نداشت. این فعالیت بعلت شرایط ویژه‌ی محلی موجود در مکان‌های مختلف اشکال گوناگونی به خود گرفت. حکومت تشکیل شوراهای را، هرچند بشیوه‌ای مبهم، تشویق کرد.

شوراهای انقلابی در تمام شهرهای بزرگ باواریا در عرض چند روز پس از کودتای ۷ نوامبر تشکیل شدند. . . . شکل و اهمیت شوراهای مختلف با یکدیگر تفاوت داشت: در آوگسبورگ (Augsburg) یک شورای کارگران و سربازان کنترل کامل را بدست گرفت؛ در نورنبرگ (Nuremberg) یک شورای قوی مجبور بود که یک شهردار قدرتمند را تحمل کند؛ و در رگنزبورگ (Regensburg) که بشدت کاتولیک بود، شهردار توانست امتیازاتش را حفظ کند و بر شوراهای محلی چیره شود. می‌توان با اطمینان مستند نمود که در اواخر ماه نوامبر شکلی از سازمان شورائی عملاً در تمام شهرهای باواریا وجود داشت. بدین ترتیب می‌توان وجود حداقل شش تا هفت هزار تشکیل جداگانه در کل سیستم شورائی را مفروض داشت. این شوراهای به هر شکل قابل تصویری با یکدیگر ترکیب شده بودند و یک طیف وسیع عقاید سیاسی را نمایندگی می‌کردند. شوراهای، با استثنائاتی چند، نفوذ یا تماس اندکی با مکان‌های دیگر داشتند، و به همین علت، عبارت «سیستم شورائی» احتمالاً گمراه کننده است.^{۷۲}

در غالب موارد، شوراهای محلی روابط مشابهی با بوروکراسی‌های محلی خدمات مدنی داشتند همانطور که «حکومت شورائی» باواریا داشت.

این خصلت شوراهای کارگری بود که یا کاملاً مقامات محلی را مجبور به کناره‌گیری کنند، و یا اینکه (غالباً) برای تاثیر گذاشتن بر شیوه‌ی سوخت و ساز دستگاه اداری با بوروکرات‌های حکومتی به توافق برسند. یک شورای کارگری با قرارگرفتن در شهرداری یا دفاتر منطقه‌ای، بطور متعارف می‌کوشید تا یا کارکردهای بوروکراتیک را دیکته کند یا بر آن نظارت نماید.^{۷۳}

در مونیخ فوراً یک شورای سراسری شهری تشکیل شد. سپس بر انتخابات شوراهای کارگاه‌ها نظارت نمود که بعد شورای سراسری شهر را از پائین بازسازی می‌کرد. این شوراهای اما با قرار داشتن تحت کنترل اداری وزیر کشور ارهارد آور (Erhard Auer) که مخالف سیستم شورائی نیز بود، اعمال قدرت جزئی می‌کردند. در ماه مه ۱۹۱۹ یک شورش توده‌ای در مونیخ بوقوع پیوست که در اعتراض به تشدید وخامت شرایط زندگی و دغل کاری‌های «حکومت شورائی» بود. این شورش توسط سربازان برلین سرکوب گشته و سپس حکومت نظامی اعلام شد.

در ارتش نیز شوراهای سرعت تشکیل شدند. اما، تحت کنترل رهبری ارتش باقی مانده و موجب تغییرات واقعی اندکی شدند.

شوراهای سربازان سرعت شکلی شبیه کادرهای تشکیلات نظامی موجود به خود گرفتند. برای هر واحد نظامی در ارتش باواریا، یک ارگان شورایی بمتابه نیروی مابزه تشکیل شد. نخستین واحد، که در طول شب شورش مونیخ ایجاد شد، نوعی ستاد فرماندهی موقتی بود که بسادگی بعنوان *شورای سربازان* نامگذاری شد. از این مرجع مرکزی، در ۸ نوامبر رهنمودهایی آمد مبنی بر اینکه هر پست نظامی باید یک شورای ده نفره پادگان سربازان را انتخاب نماید. . . . وقتی که یک اقدام دستوری در شهر انجام می‌گرفت، مقررات دیگری صادر می‌شد تا مقدمات نظام شورایی در تمام باواریا برقرار شود. مقررات ۱۳ نوامبر تصریح می‌کند که (۱) علاوه بر شوراهای پادگان‌ها، باید در بیمارستان‌های نظامی نیز شوراهای بوجود بیایند تا از مجروحین نمایندگی کنند؛ (۲) باید نمایندگانی امین برای شوراهای سطح لشکری انتخاب شوند (۳) تمام شوراهای سربازان «باید مافوق خود را در یک کمیته رهبری بیابند»؛ (۴) و این کمیته رهبری به نوبه خود، دو نماینده تام‌الاختیار انتخاب خواهد کرد که با وزیر کشور «در تنگاتنگ‌ترین ارتباطات همکاری» خواهد داشت. . . .

کارکردهای تخصیص داده شده به شورای سربازان بقدر کافی مبهم بودند که برغم فقدان اقتدار واقعی، به شوراهای امیدی برای ابهت بدهند. به شوراهای پادگان‌ها حق دادرسی به شکایات، توصیه‌ی ارتقاء درجه، درخواست برکناری افسران دون پایه، و «همیاری» در پست‌های فرماندهی ارتش داده شد. اما در همه‌ی موارد حرف آخر را *وزارت امور نظامی* می‌زد که حضور (بدون قدرت اعتباری) نمایندگان تام‌الاختیار شورا ممکن بود در آن تاثیر مهمی داشته یا نداشته باشد.^{۷۴}

این شوراهای سرعت حتی هرگونه قدرت صوری خود را از دست دادند. در واقع آنچه که در باواریا «نظام شورایی» بود، تمام قدرتش را در اواسط ماه دسامبر ۱۹۱۸ از کف داد. در ۱۷ آن ماه، حکومت یک رشته مقررات معطوف به حاصل نهائی «سیستم شورایی» به تصویب رساند. این مقررات بطور موثری:

(۱) شوراهای تلفیقی کارگران و سربازان را که عموماً رادیکال‌ترین و قدیمی‌ترین ارگان‌های شورایی بود نابود می‌ساخت؛ (۲) به هرگونه دعوی اتونومی سیستم شوراهای دهقانی پایان می‌داد، و لذا کنترل‌شان را از سوی وزیر کشور تضمین می‌کرد؛ (۳) در حالی که به شوراهای کارگران تنها وظایف بوروکراتیک اعطا می‌کرد، آنها را به دنبالچه‌ای از بوروکراسی تنزل می‌داد.^{۷۵}

تمام قدرت اجرائی در حکومت دولتی متمرکز شده و از دسترس توده‌ی مردم بدور بود. در این رابطه اعتراضات اندکی شد. از این گذشته، فعالیت اندکی در رابطه با خودگردانی تولید یا جامعه بعنوان یک کل انجام گرفت. باواریا که اساساً منطقه‌ای دهقانی بود، نمونه‌ای است برجسته از ظهور سریع شوراهای بدون اینکه اصلاً مضمون انقلابی داشته باشند. در سال ۱۹۱۹، باواریا صحنه‌ی چندین کودتا و اقدام به کودتا بود که هم از سوی راست و هم از طرف چپ انجام گرفت. اما مقدار بسیار اندکی از این کشاکش حکومتی تاثیری محسوس بر زندگی روزمره‌ی کارگران و دهقانان که در طی سال ۱۹۱۹ در قیاس با بقیه‌ی کشور نسبتاً سربه راه شده بودند داشت. «جمهوری شورایی» باواریا، همانند تاثیرش بر آگاهی ساکنین منطقه، سرعت نابود شد.

برلین

وضعیت در برلین بغایت پیچیده بود چراکه آنجا نقطه کانونی و در واقع مکان قدرت، و راهنمای حرکتی برای بقیه‌ی آلمان بود. از اینرو، توجه به وضعیت کل کشور از همان ابتدا نقشی محوری در برلین (بعنوان مقر [شورای] اجرائی شوراهای کارگران و سربازان که مدعی حکومت ملی قانونی بود) داشت. در این بخش، بر تحولات در وضعیت ملی متمرکز می‌شویم -- تحولاتی که بازتاب فعالیت طبقه کارگر و نیز مشروط‌کننده‌ی این فعالیت در برلین بود.

همانگونه که پیشتر ذکر شد، حکومت امپراطوری در ۹ نوامبر سال ۱۹۱۸ در برابر یک خیزش خودانگیخته‌ی سربازان، ملوانان و مردم کارکن فروپاشید. بلافاصله در آلمان بمثابه یک کل و در بسیاری از شهرها و مناطق ویژه‌ی آن یک وضعیت قدرت دوگانه بوجود آمد.^{۷۶} در برلین بطور هم زمان دو دستگاه اجرائی ملی با خط تمایزی ناروشن بین‌شان، موجود بود. هم کمیسره‌های خلق (متشکل از سه نفر از SPD و سه نفر از USPD) وجود داشت که حکومت موقت بود، و هم شورای اجرائی شوراهای کارگران و سربازان برلین. در تئوری، کمیته اجرائی قدرت واقعی را داشت و قرار بود کمیسره‌های خلق مادون آن کمیته باشند. اما در واقع چنین نبود. کمیسره‌های خلق، که غالباً از نهادهای سیاسی و اجتماعی آلمان سابق نمایندگی می‌کردند، توانستند بخش زیادی از قدرت را حفظ کنند.^{۷۷} SPD (از آغاز)، و اتحادیه‌های صنفی، هرچه توانستند انجام دادند تا جنبش را مهار کرده و هژمونی خود را بر آن اعمال کنند. آنها در آن زمان تشخیص داده بودند که نمی‌توانند روی ارتش یا پلیس‌شان حساب کنند و هرگونه کوششی جهت سرکوب آشکار قیام شکست می‌خورد. در نتیجه، کوشیدند تا خود را به مقام کنترل‌کننده‌ی جنبش برسانند. بادی در مورد SPD می‌نویسد:

آنها بدنال انقلاب دویندن، به آن رسیدند، تلاش کردند که آنرا مهار کنند، و با فقدان قدرت برای کنترل کامل آن، کوشیدند حداقل به آن جهتی دهند که آنرا از بزیر سوال بردن ساختارهای دولتی دور کنند تا شالوده‌های رایش دست نخورد و نابود نشود.^{۷۸}

اندرسون در مورد اتحادیه‌های صنفی می‌نویسد:

رهبران اتحادیه، در برابر خطر [یعنی، از کف دادن کنترل] تصمیم گرفتند که آشکارا، یکسره، و بیدرنگ با شوراهای کارگران و سربازان مقابله نکنند (چنین سیاستی بشدت نامحبوب می‌بود)، بلکه آنها را به کمیته‌های نمایندگی کارگاه‌ها با کارکردهای بشدت محدود تقلیل دهند. منظور این بود که کمیته‌های نمایندگی کارگاه‌ها باید بطور تنگاتنگی با اتحادیه‌ها همکاری کرده و توسط اتحادیه‌ها کنترل و هدایت شوند.^{۷۹}

موضوع اساسی این بود که آیا آلمان یک «جمهوری شورائی» می‌شود یا اینکه توسط یک مجلس موسسان، دمکراسی پارلمانی می‌شود. موضوع ثانوی، اما مرتبط با اولی، این بود که تکلیف اجتماعی کردن چه می‌شود -- چه کسی تولید را کنترل می‌کند. SPD و اتحادیه‌ها از ایجاد مجلس موسسان حمایت کردند و کوشیدند تا هم شوراهای سیاسی و هم کمیته‌های کارخانه و شوراهای تمام قدرت‌شان تهی سازند. اما، هیچ سیاستی نمی‌توانست به توده‌ها تحمیل شود، یعنی، SPD و همپالگی‌هایش در آن زمان فاقد کنترل بر ابزار اجبار و سرکوب بودند. از اینرو،

ضروری بود که توده‌ها بسوی‌شان جلب شوند. علیرغم سرشت آشکارا رادیکال قیام نوامبر، این امر به سادگی انجام گرفت.

در وحله‌ی نخست، طبقه کارگر به سنت‌ها و اعتقادات معینی خو گرفته بود که به طرق مختلف با وضعیت پیشا-جنگ‌شان همخوانی داشت.^{۸۰} در واقع، تا وقوع جنگ، شرایط زندگی مردم کارکن آلمان بطور پیوسته بهبود می‌یافت. کارگران فراگرفته بودند که سرنوشت‌شان را بدست رهبران «شان» در SPD و اتحادیه‌های صنفی بسپارند. در طی جنگ، تمام اینها فروپاشید. همانطور که پیش‌تر در این فصل دیدیم، کارگران بنا به ضرورت شروع کردند به عمل برای خودشان تا اواخر جنگ. با این وجود، SPD و اتحادیه‌ها خود را بمثابه تجسم و سازمان‌های این جنبش در ابتدا آتونوم مطرح کردند.

طبقه کارگر قدرت را در نوامبر ۱۹۱۸ تصرف کرد بدون اینکه از آن آگاه باشد؛ و با کنش‌های بسیار فراتر از مطالبات آشکارش رفت -- و بسیار فراتر از آگاهی‌ای که خودش از خواست‌ها و فعالیت‌هایش داشت. اکنون می‌باید تصمیم می‌گرفت که یا قدرتی را که به تازه‌گی کسب کرده مستحکم نماید (یعنی، یک سیستم اصیل شورائی بیافریند)، یا اینکه به تحقق مطالبات اولیه‌اش بازگردد (یعنی، صلح، غذا، و دمکراسی پارلمانی). SPD از این باور عمیق به دمکراسی استفاده کرد تا استدلال کند که یک سیستم شورائی، بجای دمکراسی حقیقی یک دیکتاتوری خواهد بود. این موجب یک رشته واکنش در میان کارگران در ماه نوامبر شد^{۸۱}، و حتی به سازمان‌های خودشان -- شوراهای -- به شیوه‌ای مثل دمکراسی پارلمانی برخورد کردند -- یعنی انتخاب نمایندگان بر مبنای احزاب بجای حوزه انتخاباتی، مثل تجربه‌ی مشترک اجتماعی کار در کارگاه:

کارگران اندکی قادر بودند که این استدلال را که با اعتقادات خودشان عجین شده بود رد کنند. برغم آنچه که به انجام رسانده بودند، هنوز به اشکال سنتی سازمان اعتقاد داشتند. در نتیجه اجازه دادند که نمایندگان جنبش سوسیال‌دمکراتیک، اتحادیه‌ها، سوسیال‌دمکرات‌های چپ، تعاونی‌های مصرفی، و غیره، همه و همه، در شوراهای نیز در بین نمایندگان کارخانه نماینده داشته باشند. شوراهای بر چنین مبنائی دیگر نمی‌توانستند نماینده‌ی مستقیم کارگران در کارگاه‌ها باشند. آنها بیشتر واحدهائی از جنبش کارگری سابق شدند، و لذا برای بازگرداندن سرمایه‌داری توسط ساختن سرمایه‌داری دولتی دمکراتیک از طریق SPD به کار رفتند.^{۸۲}

در نتیجه در زمان بسیار کوتاهی، طبقه کارگر قدرتی را که کسب کرده بود -- اگر واگذار نکرد -- [با دیگران] تقسیم کرد.^{۸۳} در ۱۶ دسامبر سال ۱۹۱۸، یعنی تاریخ نخستین کنفرانس شوراهای کارگران و سربازان، قدرت فقط اسماً در دست شوراهای بود. بنابراین، تصمیم‌شان برای خودکشی، یعنی واگذاری «قدرت» شان به مجلس موسسان، صرفاً رسمیت بخشیدن به فرآیندی بود که نقداً شروع شده بود و با حداکثر سرعت پیش می‌رفت.

در کل، تصمیم نخستین کنفرانس از سوی توده‌ی کارگر آلمان پذیرفته شد. این اما نشانگر آن نیست که فقط چپ افراطی از شکل شورائی حکومتی دفاع می‌کرد. در واقع، در طی خود کنفرانس، حدود ۲۵۰ هزار کارگر و سرباز در خیابان‌های برلین و خارج از کنفرانس تظاهرات کردند. آنها سخنگویی به کنفرانس ارسال داشتند که مطالبات‌شان را در کنفرانس قرائت کند. آنها نوشتند:

۱. آلمان یک جمهوری سوسیالیستی واحد است.
۲. تمام قدرت بدست شوراهای کارگران و سربازان.
۳. کمیته اجرائی، منتخب شورای مرکزی، بمثابة عالی‌ترین ارگان قانونگذاری و قدرت اجرائی است که حتی کمیسرهای خلق و تمام مراجع مرکزی رایش باید بوسیله آن عزل و نصب شوند.
۴. لغو شورای کمیسرهای خلق اِبرت.
۵. انجام فوری و فعالانه‌ی تمام اقدامات ضروری برای حفاظت از انقلاب از سوی شورای مرکزی؛ بالاتر از همه، خلع سلاح ضدانقلاب، تسلیح پرولتاریا، و تشکیل گارد سرخ.
۶. دعوت و اعلان فوری از سوی شورای مرکزی به پرولتاریای تمام کشورها برای ایجاد شوراهای کارگران و سربازان جهت پیشبرد وظیفه‌ی انقلاب سوسیالیستی جهانی.^{۸۴}

علیرغم این مطالبات، کنفرانس با اکثریت عظیم آرا به نفع انتخاب مجلس موسسان و تفویض قدرت شوراهای در سراسر آلمان رای داد. در این زمان --اواخر سال ۱۹۱۸-- طبقه کارگر به نظر می‌رسید که با دستاورد صلح، و دمکراسی پارلمانی راضی است، و باور دارد که اکنون مشکلات اقتصادی به نحوی در چارچوب ساختار اقتصادی موجود آلمان حل خواهند شد.^{۸۵} چنین رفتاری اما چندان به درازا نکشید، و در برابر واقعیت وضعیتی که طبقه کارگر در طی چند سال بعد با آن مواجه بود، به عقب رانده شد.^{۸۶}

۱۹۲۳-۱۹۱۹

در طی پنج سال پس از انقلاب ماه نوامبر، طبقه کارگر آلمان به مبارزه علیه حکومت و نهادهائی که پس از انقلاب توسعه یافته بودند ادامه داد. در برابر ضروریات آن مقطع و انتظاراتی که بعثت انقلاب بوجود آمده بود، در بین بسیاری از کارگران درک‌های نوینی توسعه یافته بود. پس از اتمام جنگ بحران اقتصادی و اجتماعی بلاانقطاع ادامه یافت. در واقع، آلمان برای چندین سال از یک بحران به بحران دیگر --سیاسی و اقتصادی-- می‌غلطید.

در آغاز سال ۱۹۱۹، طبقه کارگر انتظار داشت که شاهد بهبود مشخصی در استانداردهای زندگی و شرایط کاری باشد. هیچ چیزی از این دست بوقوع نیوست.

پس از پیروزی انقلاب، کارگران می‌خواستند شاهد گشوده شدن مسیرهای نوینی در برابرشان باشند. می‌خواستند نقشی فعال در بازسازی صنعت ایفا کنند. اعتصابات بیانی از خواست‌شان برای دستیابی به شرایط نوین اقتصادی و اجتماعی بود. بجای آن، از آنها خواسته شد که با شکم‌های خالی و چکمه‌های سوراخ به کار برای کارفرمایان سابق ادامه دهند.^{۸۷}

(باید به این واقعیت توجه داشته باشیم که حکومت، مانند اواخر ماه دسامبر، کاملاً در دست SPD بود. در روز بیست و سوم، اعضاء USPD در اعتراض به ارسال سرباز از سوی ابرت علیه برخی از ملوانان که یک ساختمان دولتی را اشغال کرده و خواستار حقوق معوقه‌شان شده بودند از حکومت نوین استعفا دادند. سی تن از آن ملوانان کشته شدند. اکنون، در آغاز سال ۱۹۱۹، حکومت در دست SPD بود و اگر تهدید می‌شدند، به گردان‌های وسیع سربازان وفاداری اتکا می‌کردند که در اختیارشان بود.)

در اوایل ژانویه سال ۱۹۱۹ تظاهرات‌های توده‌ای وسیعی در خیابان‌های برلین برپا شد که توسط گروه «نمایندگان انقلابی» و اسپارتاکیست‌ها در اعتراض به برکناری امیل آی‌شورن (Emil Eichorn) رئیس پلیس شهر سازمان یافته بود. آی‌شورن آخرین عضو USPD بود که هنوز پست اجتماعی مهمی را در اختیار داشت. سازمان دهندگان تظاهرات امیدوار بودند که بتوانند توده‌های مردم را برای حمله‌ای به دژهای نوین قدرت سازمان دهند. حدود ۷۰۰ هزار نفر در پاسخ به فراخوان چپ‌گراها در روز ۵ ژانویه به خیابان‌ها آمدند.^{۸۸} با این وجود، سمت و سوی تظاهرات کاملاً مشخص نبود. برخی از گروه‌ها شروع کردند به نبردهای خیابانی با نیروهای جدید انتظامی، اما تا روز ۱۱ ژانویه بدون دشواری چندانی از نظر نظامی شکست خوردند.^{۸۹} تعداد بسیار اندکی از آنها که برای تظاهرات آمده بودند در نبردها درگیر شدند. در کل، نسبتاً یک وضعیت تظاهرات بزرگ و صلح‌آمیز برقرار بود، درحالی که در همان حال برخی از گروه‌ها اقدام به فعالیت چریکی نمودند. چند روز بعد، در ۱۶ ژانویه، ۳۰ هزار از ۳۵ هزار رای دهنده‌ی واجد شرایط در انتخابات مجلس موسسان شرکت کردند.^{۹۰} به وضوح اکثریت عظیم مردم هنوز مایل بودند که بخت خود را در دمکراسی بورژوائی بیازمایند. با انتخابات مجلس موسسان، تمام شورا‌های سیاسی در سراسر کشور دعوای قدرت و اعتبار خود را از دست دادند و بیشترشان ناپدید شدند.^{۹۱}

در تمام نیمه‌ی اول سال ۱۹۱۹ در سراسر آلمان قیام‌های پراکنده وجود داشت. دلایل ویژه‌ی گوناگونی در پس هر کدام از این قیام‌ها بود، اما در کل، می‌توان گفت که انتظارات فزاینده، همراه با بدتر شدن استانداردهای زندگی وضعیت بسیار بی‌ثباتی آفرید. از این گذشته، در تمام این مدت، کارگران از تجاربشان فرا می‌گرفتند که چه نوع فعالیت‌هایی می‌تواند موفقیت‌آمیز باشد و چه نوعی محکوم به بیهوده‌گی است. طبقه کارگر آلمان در حال فرارفتن از آگاهی از خود بعنوان یک طبقه، به آگاهی از آنچه که وظیفه‌ی طبقه کارگر در یک موقعیت بحرانی باید باشد بود، یعنی، آگاهی طبقاتی انقلابی به آهسته‌گی در حال گسترش بود. در طی این دوره برای حکومت ضروری بود که برای سرکوب ناآرامی‌ها در برمن، هامبورگ، لایپزیک، هاله، مناطق معدنی مرکزی آلمان، برونشوایک، تورینگن (Thuringia)، و روهر نیرو ارسال دارد.^{۹۲} اگر حکومت قادر نمی‌شد که رسته‌های زبده نظامی وفادار به خود را بسیج کند، جای تردید دارد که می‌توانست مردم کارکن در این مناطق را از تلاش‌شان جهت ایجاد ساختارها و سازمان اجتماعی خودشان باز دارد.

شورش‌ها فقط در مناطق دور از مقر استقرار حکومت نوین روی ندادند. در ماه مارس ۱۹۱۹ بازهم یک اعتصاب عمومی در برلین انجام گرفت که اکثر فعالین‌اش ملوانان بودند. نیروهای نظامی جدید شورش را سرکوب نموده و اعدام‌های دست جمعی براه انداختند. حکومت در سرکوبش بسیار جدی‌تر می‌شد و طبقه کارگر نیز نشان می‌داد که بازهم در کنش‌هایش جدی‌تر می‌شود. در ماه مه، سربازان دستچین شده مونیخ را اشغال کردند و صدها کارگر را به جوخه اعدام سپردند.

طبقه کارگر بیش از پیش قادر بود که سرشت واقعی SPD را درک کند، حزبی که خود را بعنوان حزب «شان» معرفی کرده بود، و اکنون دستور اعدام کارگرانی را می‌داد که نیازمندی‌های زندگی را مطالبه می‌کردند. کارگران

بطور دستجمعی SPD را ترک می کردند.^{۹۳} راید ر فعالیت های طبقه کارگر در سال ۱۹۱۹ را چنین جمع بندی و ارزیابی می کند:

ادامه و تشدید جنبش اعتصابی با مطالبات سیاسی اش و استفاده از زور علیرغم فراخوان مجلس موسسان، گواهی توانمندی احساسات انقلابی در آلمان است و همچنین توضیح دهنده رشد رادیکالیسم سیاسی در سالی است که به کودتای کاپ منجر شد. در پس نارضایتی های سیاسی، تهیدستی واقعی اقتصادی قرار داشت: قیمت ها بیش از دستمزدها افزایش یافتند، و غذا نایاب و گران بود. در سال ۱۹۱۹ تقریباً ۵ هزار اعتصاب، با اتلاف ۴۸ میلیون روز کار بوقوع پیوست. در سال ۱۹۲۰ این ارقام حتی بیشتر بود.^{۹۴}

در ۱۳ ژانویه ۱۹۲۰، یک تظاهرات مسالمت آمیز توده ای در مقابل رایشتاگ در برلین در اعتراض به مضمون قانون شورای جدید که در مجلس بحث می شد برگزار شد که از سوی سربازان حکومتی بسوی تظاهرات آتش گشوده شد. چهل و دو کارگر کشته شدند.^{۹۵} این امر کارگران را از خود حکومت و نیز SPD بیگانه تر نمود، و آگاهی از ضعف تظاهرات های مسالمت آمیز را بوجود آورد. در ماه فوریه، تظاهرات های توده ای در اعتراض به تصویب خود قانون شورا تمام آلمان را فراگرفت. قانونی که از سوی تظاهرات کنندگان بمثابه چیزی شرم آور و کوششی جهت تابع سازی کامل شوراها به اتحادیه ها و نابودی باقیمانده های خود-مدیریتی نگریسته می شد.^{۹۶} با این وجود، در ۲۰ ماه مارس، وضعیت نوینی پدید آمد. یک گروه راست هار، شامل بخش بزرگی از ارتش دستچین شده ای که SPD بوجود آورده بود، تحت هدایت کاپ، یک سرمایه دار دست راستی، کوشید تا حکومت را سرنگون کند. اغتشاش اقتصادی هم برای سرمایه داران ثروتمند و هم برای کارگران غیرقابل تحمل شده بود. طبیعتاً راه حلی که از سوی سرمایه داران و نظامیان جستجو می شد کاملاً از آنچه طبقه کارگر می جست متفاوت بود. این اقدام به کودتا، با بزرگترین اعتصاب عمومی در تاریخ آلمان مواجه شد. علیرغم اینکه این اعتصاب نقطه اوج فعالیت طبقه کارگر بود، اما شکل دفاع از حکومت علیه راست را به خود گرفت. در این نبرد علیه «کودتای کاپ» بیش از ۱۲ میلیون نفر شرکت جستند.^{۹۷} یکبار دیگر، مانند نوامبر سال ۱۹۱۸ قدرت واقعی در دست طبقه کارگر بود.^{۹۸} یکبار دیگر، طبقه کارگر از مقاصدش، آگاهی اش و درک فعالیت خودش فراتر رفت. و یکبار دیگر انتخاب کرد که به تاکید مجدد بر مقاصد اولیه اش بازگردد، یعنی از حکومت حمایت کند، بجای آنکه قدرت آتونوم خود را تحکیم نماید. البته، در برخی مناطق و مابین گروه های کارگری در مناطق دیگر، ادراک چنان بود که کارگران می توانند خودشان جامعه را بگردانند، و در واقع، می باید چنین می کردند اگر قرار بود از وضعیت روبرو شدن با یک بحران از پی بحرانی دیگر خلاصی یابند. اما این درک، این حصول به هسته ای آگاهی انقلابی طبقاتی، در سراسر طبقه کارگر آلمان گسترده نشد. کارگران بسیاری هنوز به درک های سابق و سنت هائی چسبیده بودند که به آهستگی با پیشرفت های آلمان تضعیف شده بودند.

پاسخ به «کودتای کاپ» آخرین مبارزه ی توده ای در سطح ملی در آلمان تا تابستان ۱۹۲۳ بود. شرایط زندگی بین سال های ۱۹۲۰ و ۱۹۲۳ بدتر شد، همانطور که کشور در چنگال یک تورم شدید گرفتار آمده، و توسط نیاز برای پرداخت غرامت به فاتحین جنگ جهانی اول تحت فشار بیشتر اقتصادی بود.^{۹۹} وقوع اعتصابات در سراسر کشور

ادامه یافت. در واقع، هر سال شاهد اعتصابات بازهم بیشتری بود. با این وجود، این فعالیت‌ها، تا حد زیادی محلی بودند^{۱۰۰}، و حکومت با کسب مجدد کنترل بر ابزار زور، آنها را وحشیانه سرکوب نمود. در میان اغتشاش و فعالیت طبقه کارگر، برخی سازمان‌های نوین شایان توجه در ۱۹۲۰ شکل گرفتند: KAPD (حزب کارگران کمونیست آلمان) حزبی که با انشعاب از حزب کمونیست شکل گرفت که اعتقادات لنینیستی در مورد حزب را رد کرد در حالیکه نیاز برای سازمان‌های انقلابی جهت «آموزش» توده‌ها را می‌پذیرفت؛ AAUD ([اتحادیه‌ی عمومی کارگران آلمان]، سازمان آنارکوسندیکالیستی‌ای که می‌کوشید تا ساختارهای جامعه‌ی نوین را در قالب اتحادیه‌های صنعتی ایجاد کند، و کمابیش بمشابه بازوی صنعتی KAPD عمل می‌کرد) و AAUD-E ([اتحادیه‌ی عمومی کارگران آلمان - سازمان واحد] که از AAUD انشعاب کرده، و مخالف همکاری با KAPD، یا هرگونه سازمان مجزا از توده‌ی کارگر بود و نظراتی مشابه با IWW [کارگران صنعتی جهان] داشت).^{۱۰۱} با اینکه ایده‌های نوین زیادی که معطوف به آتونومی طبقه کارگر بودند توسعه یافتند -- ایده‌هایی که از دل تجارب کارگران و رادیکال‌ها از سال ۱۹۱۸ نمو یافته بودند -- اما حکومت اکنون برای درهم شکستن قیام‌های منفرد نیروی کافی داشت. در روهر و ساکسونی در سال ۱۹۲۳ چنین شد.^{۱۰۲} توده‌ی طبقه کارگر آلمان نتوانست ابزار هماهنگی و وحدت فعالیت‌ها را بوجود بیاورد. در ۱۱ ماه اوت ۱۹۲۳ طبقه کارگر درگیر آخرین کنش توده‌ای‌اش شد. در پاسخ به افزایش فزاینده‌ی تورم و بدتر شدن وضعیت زندگی، کارگران بطور خودانگیخته در سراسر آلمان برخاستند.^{۱۰۳} حکومت سقوط کرد -- یعنی مسئولین حکومتی قدرت را از کف دادند -- و چهره‌های جدیدی، مجدداً از SPD در راس ساختار سیاسی ظاهر شدند. وعده‌ی رفم‌هایی داده شد و تلویحاً تهدید به سرکوب شد. یکبار دیگر، طبقه کارگر نتوانست مضامین کنش‌هایش را متحقق نماید. برای هر قصد و نیتی، این پایان جنبش کارگری آلمان بود.

یادداشت‌ها:

^۱ همانطور که اولین اندرسون (Evelyn Anderson) استدلال می‌کند، موضع حزب سوسیال‌دمکراتیک در مورد جنگ نباید بعنوان «خیانت» نسبت به هوادارانش تعبیر شود؛ بلکه، «آنها بمثابة ابزار خواسته‌ی توده‌ها بجای راهنماشان عمل کردند.» (Hammer or Anvil, p. 25)

^۲ این به هیچ وجه به معنای آن نیست که توده‌های آلمانی بطور میهن‌پرستانه‌ای خود را به تلاش‌های جنگی انداختند و این حالت را تا زمانی که دیگر به نظر می‌رسید که جنگ مغلوبه شده حفظ کردند. روزنبرگ (Rosenberg) به نارضایتی فزاینده نسبت به حکومت آلمان اشاره می‌کند: «توده‌های مردم را یک نارضایتی عمیق در طی نخستین زمستان جنگ به حرکت درآورد. افسردگی‌ای که مردان و زنان کارگر را در چنگالش گرفتار کرده بود فقط وقتی می‌توانست از بین برود که آنها بدانند که اکنون در حکومت آلمان سهیم‌اند و فعالانه و نه منفعلانه در پایان جنگ دست دارند. در دمکراسی‌های طبقه متوسط، طبقه متوسط حاکم قادر بود تا احساساتش را در توده‌ی مردم برانگیزاند. . . . اما در آلمان قانون اساسی بیسمارکی امکان پیدایش چنین احساساتی را پس زده بود. . . . این صحیح است که در طی جنگ مقامات نظامی و غیرنظامی با توده‌ی مردم بدتر از آنچه که در زمان صلح رفتار کرده بودند، رفتار نکردند. اما تجربه‌ی جنگ به توده‌ها این آگاهی را داد که چیزهای زیادی که قبلاً تحمل می‌شد دیگر نمی‌توانند تحمل شوند، و لذا از همان اولین زمستان جنگ شکافی که طبقه کارگر سوسیال‌دمکراتیک را از طبقه‌ی آریستوکرات صنعتی جدا می‌کرد، بجای اینکه کمتر شود عمیق‌تر شد.» (Rosenberg, *The Birth of the German Republic*, p.90)

^۳ اندرسون، منبع فوق، صص. ۱۱-۱۰.

^۴ Feldman, *Army, Industry, and Labor in Germany, 1914-1918*, P- 98.

^۵ Ibid., P. 117

^۶ روزنبرگ، منبع فوق، ص. ۹۰.

^۷ همانجا، ص. ۹۱.

^۸ «به نظر مردم کارکن چنین می‌رسید که همان کسانی که آنها را از حیات سیاسی و اقتصادی و ارتش دور نگهداشته بودند، مسئول تداوم جنگ هستند.» (همانجا، ص. ۱۴)

^۹ «با افزایش تعداد اعتصابات در سال ۱۹۱۶، اهمیت استفاده از سخنگویان سوسیال‌دمکرات و اتحادیه‌های کارگری برای آرام کردن کارگران افزایش یافت.» (فلدمان، منبع فوق، ص. ۱۲۸)

^{۱۰} همانجا، ص. ۲۵۶.

^{۱۱} روزنبرگ، منبع فوق، ص. ۱۵۴.

^{۱۲} «در هر دو مورد، این اعتصابات از سوی کارگران در پاسخ به وضعیت غذا نسبتاً بطور خودانگیخته برپا شدند. (فلدمان، منبع فوق، ص. ۳۳۷) «بطور هم زمان، اعتصابات دیگری در . . . هاله (Halle)، برانشوایک (Brunswick)، و ماگدبورگ (Magdeburg) به سبب دلایل صرفاً اقتصادی بوقوع پیوستند.» (روزنبرگ، منبع مذکور، ص. ۲۰۹)

^{۱۳} Halperin, *Germany Tried Democracy*, p. 26.

^{۱۴} Badia, *Le Spartakisme*, p. 124.

^{۱۵} «در لایپزیگ، اعتصاب از همان آغاز خصلتی سیاسی داشت. کارگران اعتصابی در آنجا علاوه بر خواسته‌ی تامین غذا و زغال، خواستار شدند که یک بیانیه‌ی حکومتی، آمادگی حکومت را برای پذیرش یک صلح بدون الحاق، الغاء قانون خدمت اجباری و قانون کار خدمات امدادی اعلام نماید، تمام محدودیت‌های روی جراید و جلسات را بردارد، زندانیان سیاسی را آزاد کند، و حق رای عمومی و مساوی را در تمام امپراطوری به اجرا گذارد. . . . کارگران لایپزیگ، دیگر کارگران آلمان را به پیوستن به خود فراخوانده و پیشنهاد کردند که مثل روسیه شوراهای کارگران به نماینده‌گی از منافع پرولتاریا ایجاد شود.» (فلدمان، منبع فوق، ص. ۳۳۸)

^{۱۶} Badia, op. cit., p. 126. Cf. also Ryder, The German Revolution of 1918.

^{۱۷} Schubert and Gibson, Death of a Fleet, 1917-1919 and Vidil, Les Mutineries de la Marine Allemand, 1917-1918.

^{۱۸} با اینکه اعتصابات در واقع خودانگیخته بودند، اما تبلیغات و ایدئولوژی سیاسی هم بر ملوانان تأثیر داشت. سوسیال‌دمکرات‌های مستقل (USPD) حجم زیادی نوشتجات را مابین ملوانان -- که بعضی از آنها جزو اعضاءشان بودند -- پخش کردند و کارگران صنعتی جهان (IWW) نیز نفوذی جزئی از طریق کارگران رادیکال بارانداز داشت -- کارگرانی که ایده‌هاشان را از طریق کارگران کشتی که از بنادر آلمان می‌گذشتند کسب کرده بودند. (این فاکت آخری را از پل ماتیک دارم.)

^{۱۹} روزنبرگ، منبع فوق، ص. ۱۸۳. او اضافه می‌کند که خواست اصلی سیاسی سربازان در آن زمان «یک صلح سریع و ایجاد وضعیتی که در آن افسران دیگر نتوانند یک اتوریتته‌ی دیکتاتورمشنانه را روی ملت اعمال کنند» بود.

^{۲۰} در ۲۵ ماه ژوئیه کاپیتان کشتی «Konig Albert» با چاقو کشته شده و به دریا انداخته شد. (Schubert and Gibson, op. cit., p. 26)

^{۲۱} همانجا، ص. ۲۴۰.

^{۲۲} روزنبرگ، منبع فوق، ص. ۲۰۶. از این گذشته، شکست در رسیدن به توافق بر سر اروپا پس از توافق در مورد جبهه‌ی شرقی آشکار ساخت که حکومت آلمان هنوز در جستجوی الحاق مناطق مهم صنعتی بلژیک است. روزنبرگ بیشتر (ص. ۱۰۵) اشاره کرده بود که از سوی طبقه کارگر چنین سیاستی همچون کوششی از سوی سرمایه‌داران صنعتی جهت کسب سودهای بیشتر، فهمیده می‌شد و لذا این سیاست با خشم زیادی روبرو گشت.

^{۲۳} در ۲۸ دسامبر مذاکرات صلح قطع شد (رایدر، منبع مذکور، [در یادداشت شماره ۱۶ ص. ۱۱۲])

^{۲۴} «جنگ مردم آلمان را از مقدار مکفی نیازمندی‌های پایه‌ای برای زندگی محروم ساخته بود. مشکل غذا بیشتر در جنگ پیش آمده بود. کمبود ذغال در زمستان ۱۹۱۶-۱۹۱۷ بیشتر شد. اکنون در آخرین سال جنگ، کمبودهای شدید پوشاک و مسکن نیز وجود داشت. ذخائر پوشاک، بعلت کمبود مواد خام، و استفاده‌ی ناکافی از محصولات "جایگزین"، بشدت رو به نقصان گذارد. بخصوص کمبود کفش وجود داشت. کمبود صابون کمتر جدی نبود. . . . بسیاری از کارگران آلمان اکنون مجبور شده بودند که با شپش هم دریافتند. بالاخره، سیل کارگران به مراکز تولیدات جنگی، کمبود مسکن و افزایش سریع اجاره بها را بوجود آورد.» (فلدمان، منبع فوق، ص. ۴۵۹)

^{۲۵} روزنبرگ، منبع مذکور، ص. ۲۰۷.

^{۲۶} Badia, Les Spartakistes, p. 25. رایدر اشاره می‌کند که اینک وضعیت غذا بخصوص در وین وخیم بود (منبع فوق، ص. ۱۱۵)

«صدها هزار کارگر در وین، بوداپست و دیگر مراکز صنعتی ابزارشان را زمین گذاردند.» (روزنبرگ، منبع فوق، ص. ۲۱۰).

^{۲۷} Badia, Le Spartakisme, p. 137.

^{۲۸} «Revolutionäre Obleute» از یک محیط کوچک کارگران فلز برلین توسعه یافت. تمام اعضایش کارگران بسیار ماهر و سالها فعال در اتحادیه‌های صنفی بودند. . . . هدف اصلی این گروه تبدیل اتحادیه‌ها از [سازمان‌های] صرفاً صنفی به سازمان‌های سیاسی و

انقلابی بود.» اندرسون، منبع فوق، ص. ۳۷.

۲۹ رایدنر منبع فوق، ص. ۱۱۷؛ بادیا منبع فوق [یادداشت شماره ۲۷] ص. ۲۹ و ۱۳۸؛ روزنبرگ منبع فوق، صص. ۲۱۱-۲۱۲. شورا یک «کمیته اقدام» یازده نفره را انتخاب کرد که فقط یک کارگر در میانشان بود. (بادیا منبع فوق ص. ۱۳۹) این نخستین نمونه از فرآیندی بود که خواهیم دید که در ماه نوامبر-دسامبر تکرار شد: شکل‌گیری شوراهای با انتخاب رهبران سیاسی بجای نمایندگان کارخانه در پست‌های مهم.

۳۰ رایدنر منبع فوق، ص. ۱۱۷. فلدمن اشاره می‌کند که «اعتصابیون برلین جزو کارگران با بهترین درآمد در آلمان بودند، و قابل توجه است که خواسته‌هایشان برای صلح و رفرم شامل خواسته‌های سوسیالیزه کردن صنایع و حتی محدود کردن سودهای جنگی نمی‌شد» (همان منبع، صص. ۴۵۴-۴۵۳). روزنبرگ در توافق با این می‌گوید «کارگران برلین یک صلح معقول، نان، و یک حکومت دموکراتیک طبقه متوسط می‌خواستند که حاکی از براندازی سلطه‌ی ارتش و یونکرها [اشراف] در آلمان بود.» (همان منبع ص. ۲۱۲)

۳۱ بادیا منبع فوق، ص. ۱۴۱؛ روزنبرگ، منبع فوق، ص. ۲۱۵

۳۲ روزنبرگ، منبع مذکور، ص. ۲۱۳. وی اضافه می‌کند که «هیچ‌گونه شباهتی با سوویت نداشت.»

۳۳ آرزوی صلح کارگران آلمان، برخلاف همسانان روسی‌شان، آرزوی صلحی به هر قیمت نبود. اگر کارگران آلمان واقعاً انقلابی بودند، اعتصاب چنین مفتضحانه شکست نمی‌خورد.» (فلدمان، منبع فوق، ص. ۴۵۶)

۳۴ روزنبرگ، منبع مذکور، ص. ۲۱۷. همبستگی‌ای که از این تجربه پدید آمد، در شکل سازمانی کمیته‌های نمایندگان کارخانه بروز یافت که بطور تنگاتنگی در ارتباط با Revolutionäre Obleute بودند. با فراخوانده شدن رهبران (بعنوان مثال ریچارد مولر Richard Muller) به خدمت، رهبران نوینی از میان اعضاء ساده ظاهر شدند. رایدنر منبع فوق، ص. ۱۱۹.

۳۵ بادیا، منبع مذکور، ص. ۱۴۶.

۳۶ رایدنر منبع مذکور، ص. ۱۲۲.

۳۷ روزنبرگ اینرا چنین خواند: «تغییر به دموکراسی پارلمانی طبقه متوسط، بدون تغییری فوری و بلاواسطه در قانون اساسی» (منبع فوق، ص. ۲۴۷). من در نظر گرفتن این تغییر را بعنوان چیزی بیش از تغییر چهره‌ها در بالا، مشکل می‌یابم، چرا که تقسیم قدرت بلا تغییر ماند.

۳۸ روزنبرگ، منبع مذکور، ص. ۲۶۶-۲۶۵

۳۹ Rudin, Armistice 1918, p. 252.

۴۰ روزنبرگ، منبع مذکور، ص. ۲۶۶

۴۱ نماینده‌ی USPD نتوانست در آن زمان به کیل برود.

۴۲ «نوسکه با این ابن‌الوقتی هوشمندانه کاملاً پیشدستی کرد و به مستقل‌ها [یعنی USPD] که آنقدر در عذاب بودند تا جنبش را آماده کنند، نیرنگ زد. . . . او که خود را ناتوان یافته بود با ظرافت قابل توجه‌ای متظاهران با ایده‌آل‌های ملوانان موافقت کرد، از اینرو، موفق شد که جنبش خطرناک را در یک محدوده نگهدارد.»

Delmer, "Inner History of the German Revolution," The Nineteenth Century, Vol. 87, March, 1920, P. 559.

۴۳ روزنبرگ می‌گوید که «نیروی محرک انقلاب آلمان کاملاً از سوی سربازان بود مردم کارکن هرگز قادر نبودند که به تنهایی

انقلاب را به پیش ببرند اگر ارتش با آن مخالفت می‌کرد.» A History of the German Republic, p. 4.

۴۴ «در طی چهار سال جنگ دولت کهن به تدریج به فروپاشی کامل درغلطید. این فرآیند بی‌نهایت آهسته و عمدتاً غیر قابل رویت بود؛ و وقتی که فاجعه بوقوع پیوست، حکومت مثل میوه‌ای رسیده بدامن پرولتاریا افتاد.» Stroebe, *The German Revolution and* After, P. 58.

۴۵ رایدِر، همان منبع، ص. ۱۴۸. اندرسون می‌نویسد «Arbeiter und Soldaten (شوراهای کارگران و سربازان) آلمان آفریده‌های خودانگیخته‌ی انقلاب آلمان بودند، درست همانطور که سوویت‌ها آفریده‌های خودانگیخته‌ی انقلاب روسیه بودند. آنها نه در پاسخ به تبلیغات خارجی یا سکتاریستی، بلکه بمتابه سازمان‌های خلق‌الساعه‌ی توده‌های شورشی بوجود آمدند.» منبع فوق، ص. ۴۳.

۴۶ همانجا، ص. ۴۳. وی اضافه می‌کند که «انقلاب کاملاً یک "اقدام مستقیم" بود. توده‌ها بطور خودانگیخته شوراهای کارگران و سربازان را بمتابه ابزار اراده‌ی انقلابی‌شان شکل دادند. در طی مراحل اولیه، این شوراها تمام قدرت را در دست خود گرفتند.» (ص. ۴۴) 47 "Then and Now: A KAPD Veteran Talks to a Young German Revolutionary," *Solidarity*, Vol. 6, No. 2, n.d., pp. 12-13.

۴۸ پل ماتیک، هم یک عضو پیشین KAPD است و هم در آن زمان در کارخانه‌ی بزرگی در برلین کار می‌کرد. در بازگویی تجربه‌اش برای من، وسعت آن نوع فعالیتی که برنارد رایشن‌باخ توصیف می‌کند را بسیار کمتر دانست. اما آنجا که چنین شوراهائی شکل گرفتند، (بعنوان مثال بین معدنچیان در روهر) توسعه‌شان مطابق با همان فرآیندی بود که رایشن‌باخ تصویر می‌کند.

۴۹ «در روز دهم نوامبر ۱۹۱۸، شوراهای کارکنان و سربازان قدرت واقعی را در در سراسر آلمان، چه در شهرها و در خارج از شهرها اعمال کردند؛ و از سوی گروه‌های انقلابی در ارتش و نیز مردم کارکنی که در مکانهای فراوانی خود را مسلح ساخته بودند حمایت می‌شدند.» Rosenberg, *A History of the German Republic*, p. 21,

۵۰ اندرسون، منبع فوق، ص. ۴۴.

۵۱ متاسفانه، ناتوانی من در مطالعه به زبان آلمانی بشدت بررسی حوزه‌هائی را که می‌توانم تحقیق را با هر دقتی ادامه دهم، محدود ساخته است. بخصوص اینکه، احتمالاً جدی‌ترین کوشش جهت خودگردانی در معادن روهر و برمن انجام گرفت. اما هیچ منبعی در این مورد چه به انگلیسی و چه به فرانسوی در دست نیست.

52 Comfort, *Revolutionary Hamburg*, P. 39.

۵۳ کامفورت، همانجا، ص. ۴۱.

۵۴ کامفورت، همانجا، ص. ۴۲.

۵۵ SPD از دمکراسی پارلمانی در برابر سیستم شورائی دفاع می‌کرد؛ USPD هر دو را می‌خواست، اما در آن زمان کوشید تا تمام انتخابات پارلمانی را به تعویق بیندازد برای اینکه به شوراها زمان بدهد تا رشد کنند.

۵۶ کامفورت، همانجا، ص. ۴۶.

۵۷ کامفورت، همانجا، ص. ۴۷.

۵۸ کامفورت استدلال می‌کند که این امر بعلت «فقدان نیروی انسانیِ تعلیم‌یافته جهت بدست‌گیریِ دستگاه اداری» بود. (همانجا، ص. ۴۹)

۵۹ همانجا، صص. ۶۸-۶۲.

۶۰ همانجا، ص. ۷۲.

۶۱ همانجا، ص. ۵۸.

۶۲ همانجا، ص. ۷۳.

۶۳ همانجا، ص. ۹۹.

۶۴ همانجا، ص. ۱۰۳.

۶۵ همانجا، ص. ۷۴.

۶۶ همانجا، ص. ۷۸.

۶۷ همانجا، ص. ۱۰۴.

۶۸ همانجا، فصل ۶، «افول جنبش کارگری هامبورگ»، صص. ۱۳۰-۱۰۹. در مورد نقش حزب کمونیست آلمان، نگاه کنید به:

Lowenthal, "The Bolshevisation of the Spartacus League," St. Anthony's Papers IX: International Communism; and Spartakism to National Bolshevism, the KPD, 1918-1924, Solidarity, London, May 1970.

۶۹ ماتیگ، «From the Bottom up» در مباحثه‌ای در Modern Socialism ص. ۱۷. [ترجمه این مباحثه به فارسی]

⁷⁰ Fischer, Stalin and German Communism, P. 103.

⁷¹ Gruber, International Communism in the Era of Lenin, P. 170.

⁷² Mitchell, Revolution in Bavaria, 1918-1919, pp. 145-146.

⁷³ Ibid., P. 152.

⁷⁴ Ibid., p. 147-148.

⁷⁵ Ibid., p. 160.

۷۶ برای تحلیلی از مناسبات بین این دو دستگاه، نگاه کنید به:

Friedlander, "Conflict of Revolutionary Authority; Provisional Government vs. Berlin Soviet, November-December, 1918," International Review of Social History, VII, 1962, pp. 163-176.

۷۷ «نهادهای سابق امپراطوری در زیر سیمای متغیر رویدادها، بقاء یافتند: بوروکراسی، فرماندهی ارتش، سرمایه‌داران بزرگ، و حتی

زمینداران اشرافی (Junkers). شوراها کارگران و سربازان بر روی سیستم سابق قرار گرفتند، اما نابودش نکردند، و پس از یک دوره‌ی همزیستی سخت بین این دو، شوراها می‌باید با دستیابی به چیز اندکی از آنچه می‌خواستند، ناپدید می‌شدند.» رایدر (Ryder) منبع ذکر شده در بالا، ص. ۱۵۹. «در ۱۲ نوامبر، شورا اعلامیه‌ای صادر کرد با این مضمون که تمام زمین‌های همگانی، و تمام مراجع و

مقامات ملی، نظامی، و اداری باید به فعالیت‌های معمول خویش ادامه دهند.» Lutz, The German Revolution, 1918- 1919. P. 90.

⁷⁸ Badia, Les Spartakistes, P. 77.

۷۹ اندرسون، منبع ذکر شده در بالا، ص. ۶۸. برای تحقق این اهداف، اتحادیه‌ها در ۱۵ نوامبر سال ۱۹۱۸ به توافقی با کارفرمایان رسیدند

که این موارد را فراهم می‌کرد: (۱) برسمیت شناسی اتحادیه‌ها بعنوان نمایندگان کارگران؛ (۲) آزادی سازماندهی اتحادیه‌ای؛ (۳) روسای کارخانه از تشکیل اتحادیه‌های اعتصاب‌شکن در کمپانی‌ها دست بر می‌دارند؛ (۴) در کارخانجات با بیش از ۵۰ کارکن، کمیته‌هایی انتخاب می‌شوند تا با مدیران جهت پرهیز از ستیز و مناقشه همکاری نمایند. (۵) روز کار ۸ ساعته. (Badia, Les Spartakistes, P. 133)

۸۰ «اما بسرعت آشکار شد که سنت‌های پارلمانی و اتحادیه‌ای در توده‌ها آنقدر زیاد ریشه دوانده‌اند که بسرعت از بین نروند.

بورژوازی، سوسیال‌دمکرات‌ها، و اتحادیه‌های صنفی، این سنت‌ها را بکار گرفتند تا درک‌های نوین را نابود سازند.» (The "Raden,"

روزنبرگ می‌نویسد: «کنترل بوروکراتیک (Origins of the Movement for Workers Councils in Germany, 1918-1935, p. 4) امور عمومی متکی بر یک سنت چندین سده بود. به سختی به نظر قابل تصور می‌رسید که این سنت توسط یک طوفان انقلابی نابود شود» (A History of the German Republic, p. 22). رایشن‌باخ (Reichenbach) یادآوری می‌کند که «آلمان یک سنت نهادهای پارلمانی، یک سنت حکومت با نمایندگان انتخابی داشت. در چنین شرایطی، انقلاب بسیار سخت‌تر است زیرا به نظر می‌رسد که قهر علیه نمایندگان منتخبه باشد. پس از سال‌ها اکثریت پارلمانی بورژوائی در پارلمان، به نظر می‌رسید که پیروزی سوسیال‌دمکراسی یک پیروزی تعیین‌کننده برای چپ باشد.» منبع فوق، ص. ۱۲.

^{۸۱} باید همچنین به خاطر داشته باشیم که در تمام سال ۱۹۱۸ اخبار مربوط به هرج و مرج و فلاکت در روسیه در مطبوعات آلمان منعکس می‌شد.

^{۸۲} "Raden" منبع فوق‌الذکر، ص. ۸. «مشکل این بود که در این شوراهای سوسیال‌دمکرات‌ها در اکثریت بودند. آنها مطالبات اقتصادی را بجای سیاسی، و مطالبات رفهرمیستی را بجای انقلابی مطرح کردند. سوسیال‌دمکرات‌ها اما نظرات‌شان را تحمیل نکردند. اکثریت‌شان بازتاب اراده‌ی توده‌های وسیع کارگران درون شوراهای، و حتی در طی موقعیت انقلابی بود.» رایشن‌باخ، منبع فوق‌الذکر، ص. ۱۲.

^{۸۳} استروبل (Stroebel) منبع فوق‌الذکر، به درستی تأکید می‌کند که قدرتی که به دست پرولتاریا افتاد محصول نبردی سخت نبود.

⁸⁴ Burdick and Lutz, eds., The Political Institutions of the German Revolution, 1918-1919, p. 216.

در واقع بسیاری از افراد با ادراک‌های ارائه شده در این منبع هم‌رای بودند «هدف جنبش شوراهای تکمیل انقلاب سوسیالیستی و ایجاد جامعه‌ی کمونیستی بود. خود سیستم [شورائی] دوسویه بود: اقتصادی و سیاسی. از نظر سیاسی، قدرت قانون‌گذاری و اداری را در شوراهای وحدت بخشید، انتخابات دوره‌ای را حذف نمود، حق رای در انتخابات عمومی را محدود به پرولتاریا کرد، و قدرت سیاسی دولت را عملاً در دست مردم کارکن در صنایع بزرگ قرار داد. از کارکنان صنعتی هر کمون [شهرستان] [مطابق با شغل‌شان] شوراهای ۱۰۰۰ نفره کارگری شکل می‌گرفت که رهبران‌شان را انتخاب می‌کردند. سپس نمایندگان تمام شوراهای کمونی، شورائی برای آن منطقه ایجاد می‌کردند که تمام کارکردهای حکومتی را بعهده می‌گرفت. شورا و کمیته‌هایش جایگزین مقامات و مراجع شهری، قضات، و پلیس می‌شد. کمون‌ها در مناطق، و مناطق در استان‌ها سازمان می‌یافتند. سپس استان‌ها تابع کنگره‌ی ملی شوراهای می‌شدند. این کنگره می‌باید یک شورای اجرائی بر می‌گزید که قرار بود دو بار در سال انتخاب شده و در هر زمان قابل عزل بود. این شورا می‌باید قدرت عالی دولتی را به اجرا می‌گذاشت.

جنبه‌ی اقتصادی سیستم شورائی قصد داشت سوسیالیسم را به کمک پرولتاریا بوجود بیاورد و سازمان اقتصادی‌ای ایجاد کند که در آن پرولتاریا کنترل کامل بر حیات اقتصاد ملی داشته باشد. علاوه بر شوراهای سیاسی، شوراهای محل کار می‌باید مطابق با صنعت سامان می‌یافتند. این شوراهای مانند شوراهای سیاسی بودند که شوراهای مناطق و استان‌ها را شکل می‌دادند...» (Lutz, op. cit., pp. 78-79).

^{۸۵} «اهمیت انقلاب آلمان بیش از آنچه که واقعاً بود به نظر می‌رسید. این انقلاب شورمند خودانگیخته‌ی کارگران بیشتر برای پایان جنگ بود تا اینکه برای تغییر مناسبات موجود باشد. مطالبات‌شان که از طریق شوراهای کارگران و سربازان به عمل درآمد، از امکانات جامعه‌ی بورژوائی فراتر نرفت» پل ماتیک، «توروله و جنبش کارگری آلمان»، (بدون تاریخ) ص. ۷.

^{۸۶} «برغم این انقلاب سقط شده» نمی‌توان گفت که پیروزی عناصر محافظه‌کار ساده یا آسان بود. سمت‌گیری نوین روحیات در بین صدها هزار کارگر چنان قوی بود که سرسختانه می‌جنگیدند تا شاید شوراهای بتوانند خصلت نوین واحدهای طبقاتی‌شان را حفظ کنند. پنج سال ستیز بی‌وقفه لازم بود که جنبش شورائی توسط جبهه متحد بورژوازی، جنبش کارگری کهنه، و گاردهای سفید، بطور قطع شکست بخورد.»

(" Les Mouvements des Conseils en Allemagne," Informations Correspondence Ouvrier, January-February, 1971, P. 9)

⁸⁷ Rosenberg, A History of the German Republic, p. 43.

۸۸ رایدنر منبع فوق، ص. ۲۱۰.

۸۹ پس از این قیام سقط شده بود که روزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنیشت شکار شده و بوسیله نیروهای حکومتی به قتل رسیدند.

۹۰ رایدنر منبع فوق، ص. ۲۱۴. این امر نشانه‌ای از سرشت متضاد آگاهی توده‌ای در آن زمان بدست می‌دهد. در یک روز ۷۰۰ هزار نفر علیه SPD در برلین تظاهرات می‌کنند، و ده روز بعد، بیش از ۸۵٪ از آنهائی که واجد شرایط رای دادن در سراسر آلمان هستند، رای می‌دهند.

۹۱ Grzesinski که در آن زمان یک بوروکرات اتحادیه کارگری بود نوشت: «مراجع مالی حاضر نشدند وجوه مالی لازم را تصاحب کنند، و مدت کمی بعد از نخستین انتخابات حکومت پارلمانی تمام شوراهای کارگران و سربازان منحل شدند.» *Inside Germany*, p. 80.

۹۲ روزنبرگ، منبع فوق [یادداشت ۸۷] ص. ۸۶. «نتیجه‌ی سیاسی جنگ داخلی که در طی نیمه اول ۱۹۱۹ بنام نوسکه انجام گرفت، نابودی کامل قدرت سیاسی شوراهای بود.» ص. ۸۹.

۹۳ SPD نیمی از اعضا خود را در طی سال ۱۹۱۹ از دست داد.

۹۴ رایدنر، منبع فوق، صص. ۲۱۷-۲۱۶.

۹۵ روزنبرگ، منبع فوق [یادداشت ۸۷] ص. ۱۲۷.

۹۶ برای تحلیل خوبی از مضمون این قانون نگاه کنید به:

Boris Stern, Works Council Movement in Germany, U. S. Department of Labor, 1925, and Guillebaud, The Works Council, Cambridge, 1928.

۹۷ Spartakism to National Bolshevism, p. 16.

۹۸ «طبقه کارکن اکنون با تجزیه‌ی طبقه حاکم و یک جنبش توده‌ای در حرکت با بزرگترین فرصت تاریخی خود از زمان ژانویه‌ی ۱۹۱۹ روبرو بود.» همانجا، ص. ۱۶.

۹۹ «تورم تمام پس‌اندازهای کوچک را بلعید و درآمد واقعی تمام مزدو حقوق بگیران، بازنشستگان، و شاغلین با درآمد ثابت را به پائین خط سرخی که رسماً بعنوان حداقل حیات شناخته شده بود کاهش داد. دستمزد و حقوق فقط بعد از مبارزات وحشتناک افزایش می‌یافت. اما حتی چنین افزایش‌هایی هنوز بسیار عقب‌تر از افزایش سریع قیمت‌ها بود.» اندرسون، منبع فوق‌الذکر، ص. ۸۸.

۱۰۰ در سال ۱۹۲۲، تعداد ۴۳۳۸ اعتصاب که یک میلیون و ششصد هزار نفر کارگر را درگیر کرد، بوقوع پیوست. همانجا، ص. ۸۸.

۱۰۱ ایدئولوژی و تاریخ این سازمان‌ها در تحلیلی در «Raden»، منبع فوق‌الذکر، و همچنین در جزوه‌ای از گروه Informations Correspondence Ouvrier [مکاتبات اطلاعاتی کارگری] ارائه شده است. هر دو منبع، ترجمه‌های ویراستاری شده از جزوه‌ی اصلی منتشره توسط گروه شوراگرای هلندی نوشته‌ی H. Canne Meijer است. برای اطلاع بیشتر در مورد این گروه‌ها مراجعه کنید به: Goetz, Les Syndicats Ouvriers Allemands apres la Guerre.

۱۰۲ Frankel, "The Ruhr and the German Workers," American Labor Monthly, Vol. I, June, 1923, pp. 61-71. Rosenberg, A History of the German Republic, pp. 208-210. Also, Anderson, op. cit., pp. 91 ff.

۱۰۳ «بیکاری توده‌ای و تورم منجر به رادیکالیزه‌شدن طبقه کارگر شد.» Spartakism to National Bolshevism, p. 25